

خطی "فهرست نشده"

۷۶۰۸



۹

دین کتاب در علم طب بخط محمد مؤمن تاریخ تحریر که شده
 و در زیر صفحه کف نوشته (در سنه ۱۲۴۱ از دوحه
 لاجوردی مفسر تحریر شده است و یکصد و هشتاد و یک برگ
 تاریخ رونق آن است) خط آن نسخ خوب
 برلر شده و سیاه صغیر نوشته شده چون عاری است
 نام شده و سیاه بطلد نوشته شده خط در لاجوردی
 بدیده در زمان صغیر نوشته شده تا بیست و هفت برگ
 مهر حسن طبعی است بجای تاریخ نوشته شده و در زیر
 چاپ شده بنام فیض محمد کرم مستطاب
 نقش است که سر لوحه عام دارد

کتاب در علم طب
 خط محمد مؤمن
 تاریخ تحریر
 ۱۲۴۱

بازدید شده
 ۲۶ - ۲۷

۸۷۷۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب طب حمایت

مؤلف محمد بن مؤمن کوشش

شماره ثبت کتاب ۷۹۵۱

موضوع شماره قفسه ۷۹۵۸ ۹۹۳۴

بازدید شده ۱۳۸۲

۲۰

۶۶۲۴

این کتاب در علم طب بخط محمد مؤمن تاریخ تحریر
 و ۱ در زیر صفحه کوفته نوشته (در سنه ۱۲۴۱ از)
 لاکه مشرف تحریر شده است و یکصد و هجده سر
 تاریخ در محلی که آن است خط کوفته خوش
 بر سر شاه سلیمان صفور نوشته شده چون عابد
 نام شاه سلیمان باطله نوشته شده خط در سر صفا
 سید محمد در زمان صفور نوشته شده تا لیف
 محمد حسین طبیب عجب لاکه نوشته شده و
 چاپ شده بنام فیضی تحریر کرده است
 نوشته است یک سر صفا دارد

این کتاب در علم طب
 خط کوفته
 محمد مؤمن

بازدید شده
 ۲۶ - ۲۷

۸۷۷۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب طب حیات

مؤلف محمد بن محمد حسن

موضوع

شماره ثبت کتاب ۷۵۵۱

شماره قفسه ۷۵۵۸

بازدید شده ۱۳۸۲

۶۶۲۴

۶۶۲۴

این کتاب در علم طب به خط محمد مؤمن تاریخ تحریر پاک شده
 و ۱ در زیر صفحه کج نوشته (در سنه ۱۲۴۱) از راجه
 لاکه مشهور شده است و یکصد و چهارده رساله
 تاریخ و معانی آن است (خط آن نیز خوب
 بر سرش به سیاه و سفید نوشته شده چون عریض
 نامش به سیاه و سفید نوشته شده خط در رساله آن
 سید محمد در زمان صفویه نوشته شده تا بعضی از اقرب
 مهر حسن طبیب به جانب لاکه نوشته شده از راجه
 چاپ فخره بنده هم فیض تحبیه کردم مستطاب
 نشانه است که رساله ها دارد

این کتاب به خط محمد مؤمن
 تاریخ تحریر پاک شده
 و ۱ در زیر صفحه کج نوشته
 (در سنه ۱۲۴۱) از راجه
 لاکه مشهور شده است و یکصد و
 چهارده رساله تاریخ و معانی
 آن است (خط آن نیز خوب بر
 سرش به سیاه و سفید نوشته
 شده چون عریض نامش به
 سیاه و سفید نوشته شده خط
 در رساله آن سید محمد در
 زمان صفویه نوشته شده تا
 بعضی از اقرب مهر حسن
 طبیب به جانب لاکه نوشته
 شده از راجه چاپ فخره بنده
 هم فیض تحبیه کردم مستطاب
 نشانه است که رساله ها دارد

بازدید شد
 ۲۶ - ۱۲

۸۷۷۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: طب حیات
 مؤلف: محمد باقر بن محمد حسن
 موضوع: طب

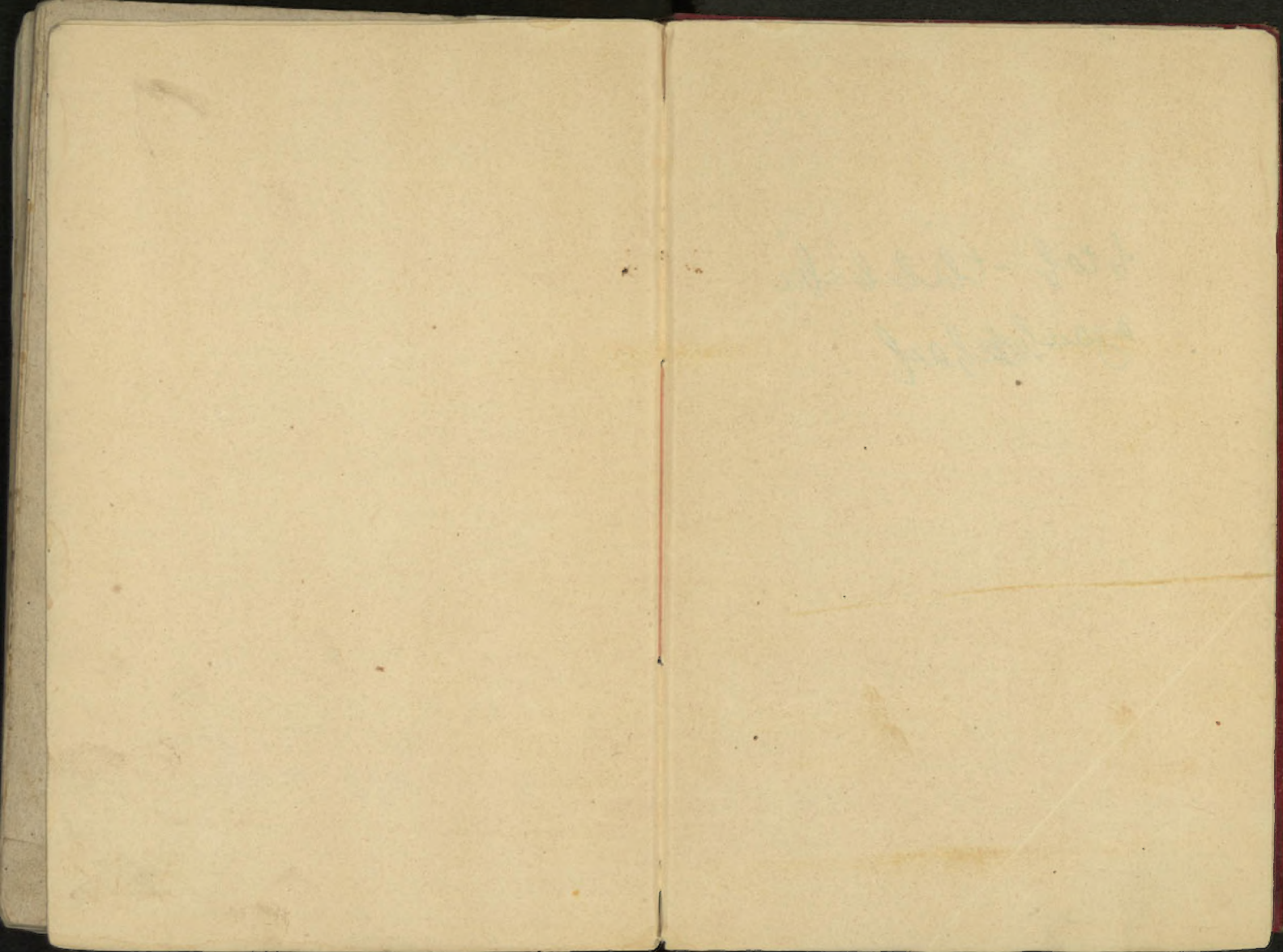
شماره ثبت کتاب: ۷۶۵۱

شماره قفسه: ۷۶۵۸
 ۹۶۳۰۴
 ۲۰

بازدید شد
 ۱۳۸۲

Stadt

to tab - tbi biki
azankabael



مکتبہ
الخطبات
نسخہ ۱۰۰
نسخہ ۱۰۰
نسخہ ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بلند اساس ستایش پیر الای شایسته
درگاه کبریا نیست که قانون شفای درد مند
بادیه جهالت و مستمندان وادی ضلالت در
کنایه بر واحسان اوست و محمدی جد و ثنائی
علیه السلام پیر همتا نیست که دلاوی سرگردان
تبیخ غوایت و قوس تسکین شده التهاب گرمی صحرای
قیامت در شربتخانه لطف و امتنان اوست کواه

بر قدرت او طبایع اصول و صورت ارکانست و دل
بر رافت و رحمت او احوال امرجه ابدانست و قادی
که از کمال قدرت ارواح و قوی راعضای جاری
گردانید و صحت و امراض با سبب مقرر داشت
و از فضل پیر منتهای خویش بند بر حفظ صحت و رد
مرض ارشاد فرمود و در و نامعدود برسد بشیر
و شفیع روز محشر هر و راضیا خاتم النبیا محمد مصطفی
صلی الله علیه و اله و برال اجداد اطهار او که
منهاج ایشان سبب قانون نجات و اشارات ایشان
ذخیره اغراض کلیاتست و ادای فرایض و سنن
ارکان خمس ایشان چون ند بر صواب سته ضرورت
موجب حجت دینی و تحقیقست و چون سبعة طبعی

جامع مغنی حاوی شفاست **آما بعد** چنین گوید
حقیر بی ضاعت محمد باقر بن محمد حسین الطیب که
چون این فقیر از اهل بیت علم طیبست که یکی از آن
دو علمیت که سید کونین و خواجه قلاب قوسین
محمد مصطفی صلی الله علیه و اله در شان آنها فرموده
که العلم علان علم الابدان و علم الادیان و علم الابدان را
مقدم داشته که موقوف علیه تحصیل ادیانست
چه بعلم ابدان تحصیل صحت و عافیت میشود و آن
از جمله اسباب توفیق استسعاد بعلم ادیانست
و این علم شریف از زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و اله الی الان ابابا و اجداد این فقیر داشته و اکثر
تجارب و دستورات علمای مجرب ایشان باین کمینه

رسیده است و حقیقت نسبت بنایر امراض کثیر
الوقوع و عام جمیع بدنت و اکثر اوقات سبب اصلی
سایر امراض میباشد و از طریق معالجه اقسام حیات
معالجه سایر امراض مستنبط است و بدین سبب
دانستن این قسم علم مذکور هم و اعتراف دانستن
سایر اقسام این علم است و بر همین باب دانش و
پیش ظاهر و هویدا است که هر کس اکتفا کند آنچه اعز
داند و تحفه شمارد بجانب برگزیده دوران و فرمان
فرمانی مانا و اذعان و انکشاف نماید چنانکه حکایت ملخ
و مورد و اعراض و اب شور بر هر السنه و اقواء مذکور
و مشهور است بنابر این قلیل البضاعه را نیز هوای
آن بر ساقاد که مختصری در معالجه اقسام

مشهوره حیات و بیان متعلقات آن نوشته منظوم
 نظایستادگان پایه سرکردن نظیر سلطان
 زمان و شه نشاه دوران یعنی صاحبقران کشور
 ستان خاقان سر تاج ملت عالم بقدر و پادشاه
 کیوان رفعت جم اقتدار شهریار مشتری سیرت
 خورشید داشت تها رخ دیو مرغ صولت عطار دشعا
 کامکار کشور کیر عالم مدار آنکه نور افتاب
 عالم تاب پرتوی از اشعه ضمیر منیر اوست و تدبیر
 دیر فلک شمه از رشحات خاطر خطیر او در گاه کیتی
 پناهش مرجع خوا قن عالم و جناب عالم مابین مآلوی
 اساطین بچاد سلاطین آوان سرفهای ظاعمت
 براستان او نهاده و اعیان زمان جباه مطاوعت

برخاک رهگذارش سوده شمس سماء سیادت بدر
 فلک سعادت ثمره شجره ولایت حدقه حدیقه هفت
 سلیل صلب امامت خازن کجیه کرامت در درج
 شهر یاری در یی برج بختیاری محرن فون تاجدار
 منبع شون کامکاری صدر نشین محفل عنایات
 یزدانی باده نوش بزم تقرنات ربانی بر کزیده
 خاندان مصطفوی و خلاصه دودمان مرتضوی
 مؤسس قوانین صفت و معدلت مؤلف قواعد
 زافت و مرجت بر کزیده حضرت اله چاکر
 مولای وال من و الاله محبوب یزدان محب خاندان
 رافع البدع الشنیعه حافظ ارکان التریعه المفقهر
 بخد مت الروضه الرضیه الرضویه بانط الامن

و الايمان ناشر العدل والاحسان الخاقان بن الخاقان بن
 الخاقان ابو المظفر شاه ساكن في الجبل في الواسط
 بهادر خلد الله ملكه وساطانه وافاض على
 العالمين بزه واحسانه آميد كه همواره مدار فلک
 بر مراد خاطرش باشد و کردگار گويا آنچه بر ضمير
 منيرش از مطالب و مآرب گذرد از مكن غيب نبات
 ظهور رساند و چون در شريعت غري بزرگي و
 حشمت و ملته پيضا سر بري و رضى قبول هدايا
 لازم و متحتم و ملاحظه قابليت و شايتكى ان نكوا
 و ناشايست آميد كه اين كمترين هديه مقبول نظر
 ان كروه و الاشكه كوه كرديده بنوازش كوشه
 چشم التقاى كه كوشه افتخار از اطلس چرخ طراز

اعتبار خواهد يافت و اکنون هنگام شروع است در
 بيان آنچه عرض شده و الله ولى التوفيق اين رساله
 مشتمل است بر مقدمه و چند باب و خاتمه مقدمه
 در تعريف تب و ذكر اجناس ان و حيل از امور مهمه
 در معالجه ان و اين مشتمل است بر چند فصل **فصل**
اول در تعريف تب پوشيده نمائند كه تب عبارتست
 از حرارت غريبي يعنى غير اصلي كه غاى ميشود دل را
 كه ان يكي از اعضاي رئيسه است و از انجا بواسطه
 روح و خون از شرايين يعنى كه هاي جنده بجمع بدن
 پراكنده و منتشر شود پس گرم شود بدن بختي كه
 ضرر باضال طبيعي رسد او لا و نماذام كه حرارت بدل
 نيايد تب بهم نميرسد بجهه انكه از ساير اعضاء راه بجمع

بدن مثل راهی که دل دارد نیست چه دل
 اول عضویت که بهم میرسد و اولاً مایه که ان
 حرارت غریزیت بر وی که در تجاویف ان محصور است
 و حیوة بدن از است و اصل جمیع ارواحیت که
 در سایر اعضا ریشه است که دماغ و جگر و سایر
 اعضای تناسل باشد میرسد و از اینجا توسط شریان
 همه بدن رایت می کنند پس باید حرارت غریبه
 غارنه نیز با نارسد و از اینجا جمیع بدن پراکنده
 و منتشر شود و جمیع اعضا گرم شود بعد از ان تب
 بهم رسد چون تعریف تب مذکور شد و تحقیقش
 معلوم کردید احوال عرض کنیم که چند جنس است
 بنایید است که بدن ادیمی مرکب است از سه چیز

اعضا و ارواح و خلط اعضا اصلی میباشد که از مایه
 ابوی بهم میرسد مثل استخوان و مرک و پی و امثال
 ان و غیر اصلی مثل لحم و دسوم و غیر ان و ارواح
 سه قسم است روح حیوانی که در دل است و روح
 که در دماغ است و روح طبیعی که در جگر است
 و خلط چهار قسم خون و صفرا و بلغم و سودا پس
 ان حرارت که بدل می آید و باعث تب میشود یا از
 اعضا اصلی به برانگیخته میشود و بدل سرایت
 میکند باین روش که حرارتی در اعضای اصلی بدن
 ادیمی بهم رسد پس پی از اسباب مثل غم و غصه
 بسیار و حرکت بسیار و خوردن دواهای گرم
 بسیار و فکر بسیار و ان حرارت بدل رسد و از اینجا

پراکنده شود بجمع بدن و مستقر شود در آن و این قسم
 تب را اطباء تب دق می نامند و یا آنست که این
 حرارت از ارواح که در بدن ادجی منتشر است
 بدل می آید باین طریق که در ارواح بسببی از اسباب
 که مذکور شد حرارت بهم رسد و بدل بیاید از آنجا
 بجمع بدن سرایت کند و این قسم تب را حتی یوم می گویند
 یعنی تب یکروزه بجهت آنکه اکثر اوقات پیش از
 یکروز و دوروز نمی آید و یا اینست که این حرارت
 از اخلاط بدن ادجی بدل می آید باین طریق که در اخلاط
 مذکوره بسببی از اسباب مثل شد حرارتی
 بهم رسد و از آنجا بدل بیاید بجمع بدن سرایت کند
 و تب بهم رسد و این قسم تب را حتی خلطی می گویند بجهت

آنکه از متعفن شدن اخلاط بدن پیدا میشود یا از جوش
 و غلیان خلط بهم رسد چنانچه تفصیل مذکور خواهد
 شد و اجناس تب همین سه جنس است و پیش ازین
 نیست و جمیع تنهایی که مردم را غارض میشود از اقسام
 این سه جنس است یعنی تب عضوی که دقت و تب
 روحی که حتی یوم است و تب خلطی که حتی عفت
 و اعضای که محیطست بر طوایف و ارواح نظیر چهار
 دیوار و سقف و فرش خام است و رطوبات که در دست
 نظیر آب خام و ارواح حیوانی و نباتی و طبیعی و انحره
 که پراکنده است در بدن نظیر هوای خام است
 پس شعل بخار غریبه اشتغال آوایی آن چریست
 که هرگاه حرارت از آن بر طرف شود از همه بدن تب بر طرف

شود و اگر از انجا بر طرف نشود که از حوالی آن قدری
 بر طرف شود که تب از بدن بر طرف نخواهد شد و
 نمیباشد آن مگر عضو که گرم شود و سیریت کند که به
 از آن با اخلاط و ارواح و قیاس از قیاس دیوار و مقف
 و فرش خام است که هرگاه گرم شوند گرم میشوند
 به سبب آن آنچه در دست از آب و هوا و این قیمت را
 حقیقی میگویند که باعث دفعه و بار یکی و
 لاغری اعضا میشود یا اخلاط بدن گرم یا متعفن شود
 و سیریت کند بار و احواض و قیاس از قیاس آبهای خام
 که فرض کنیم گرم شود و بالعوض آن زمین خام و هوای
 آن گرم شود و آن حقیقی عفر است چه اکثری از عفو
 بهر رسد و یا نیست که از ارواح بدن گرم شود و سیریت

کند از آن گرمی با اعضا و اخلاط و مثل آن مثل هوای
 خام است که هرگاه از آنجا فروزند که هوای
 خام را گرم کند و از گرمی هوا آب و زمین
 خام و دیوار آن گرم شود و آن حقیقی یوم است
 و تبهای هوازدگی و اکثر نیست که بیشتر آن
 روز که بنامند منقل به تب خلطی یا دق میشود و
 کدام از تب خلطی و یومی اقسام بسیار دارد بغیر
 از تب دق که پیش از یک قیمت نمیباشد و این قیمت تب که
 معلوم شد قیمت محاسب محل است و خنثیات را اقسام
 دیگر هست که از آن اقسام یکی حقیقی عرض نیست و
 حقیقی مرضی حقیقی مرضی است که سببش مرض دیگر نباشد
 مثلی که از عفو است اخلاط بهر رسد و حقیقی یومی که

سببش امور خارجه باشد و حجتی عرض است که سببش
مرض دیگر باشد مثل تپي که سببش اورام و جوشش باشد
دیگر بعضی حیات حادث می شود سریع الانقضا و بعضی
مزمین که دیر بر طرف میشود دیگر بعضی تنها سهل و
سليم میباشد و بعضی اعراض هائیکه میمانند فصل
در بیان اوقات حیات بر لوح عرض میکنم که
که حیات را اوقات کلیه و جزیه هستند اوقات کلیه
است که اکثر امراض حادثه در بدنها میباشند و اوقات
ابتداء مرض است و ترید و انتها و انحطاط آن و اوقات
جزیه است که مخصوص به نوبتهای حیات است
نزد ابتداء نوبه و ترید و انتها و انحطاط آن و این اوقات
چهار گونه میباشد از اینجه که مرضی است که ظاهر

میشود زیادتی و اشتدادش یا کمی و نقصان اول را
وقت ترید می نامند و پسر از آنرا وقت ابتداء و دوم را
زمان انحطاط میگویند و پسر از آنرا وقت انتهاء
مرض و برین قیاس است حال اوقات مخصوصه به
نوبتهای حیات و در ابتداء مرض مرضی احساس تغییر
و ضرر بالفعل کند و در زمان ترید طبیعه ابتدا
میکنند بنخ خلط و زیاد میشود روز بروز قوه مرض
و در زمان انتها کمال بنخ خلط حاصل میشود و مرض
نزد زیاد میشود و نه که در بدین وقت کمال شدت
اعراضی که تابع امراض میباشند هست و در زمان
انحطاط سکون جمیع اعراض است و مرض شروع میکند
در نقصان و قوه در قوه تا اینکه بالکلیه مرض بر طرف

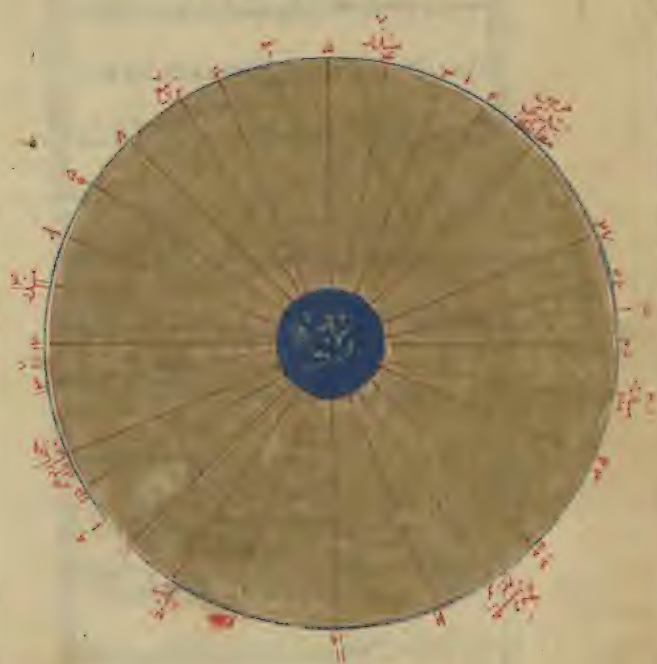
شود و خوف بر علیل نماند آنها. مرض است و بعد از آنها
 علیل ملامت نمیشود مگر اینکه سوء تدبیری بشود یا
 بسبب امور خارجه امری ظاری شود **فصل سیم در بیان قوا**
که متعلق به است بر لوح عرض مینگارند که حجة و موت
 میباشند بر جهات مختلفه چه بنا باشد که مستقل
 شود حال علیل بیرونی یا موت هسته است و بتدریج
 و بنا باشد که احدیها دفعة حاصل شود برای اواز
 استغراقی که حادث شود علیل را مثل اسهال
 یا رطاف یا عرق شایعی و گاه باشد با این استغراق صلاح
 غیر تمام بهر سبب بتدریج حجة تمام بهر سبب و گاه باشد
 دفعة جایی که بتدریج حالتی که داشت بهر سبب و بتدریج
 منجر بهلاکت شود و این تغییرات فاحشی که حادث میشود

برای علیل دفعة در عرف اطباء از این بیان میکنند و آن
 چند تمام می باشد که منتهی شود بصفحة دفعة و غیر تمام آنکه
 بصفحة تمام منتهی نشود بلکه بحالت اصل منتهی شود و
 بتدریج حجة تمام و برین قیاس ردی تمام و ردی غیر تمام
 و این قسم تغییر است در امراض خادّه می باشد و هر چند
 مرض حادث است حدوث این تغییرات اکثر اقل نیست
 و امراض مزمنه مؤدّی بیرونی و موت بتدریج میشود
 و چون هر تغییری که در عالم کون و فساد بهم میرسد منوط
 بتغییر است که در سماوات بهم میرسد از حرکات
 سماوات و اختلاف اوضاع و تشکیلات کواکب
 چنانچه در حکمت **فصل ششم در بیان سبب بی نا برین می نامید**
 تغییراتی که زود بروز شود درین عالم منوط باشد

بحر کاتی که اسرع حرکاتست و تغییر اوضاع و اختلاف
 اشکالی که زود بروز شود و ظاهر است که تیران کوا
 هیچکس سریع التیران قمر نیست پس باید این قسم
 تغییرات یوجی باختلاف تشکلات قمر و البته
 باشد و از اینجه است که اطناح دس زده اند که
 چنانچه تغییرات بحرانی که در امراض خاذه سریع الحركه
 هست منوط باختلاف تشکلات قمر باشد و
 بحران مکروه و جدال طبیعت است با علت و در
 اوقات یعنی ایام بحران اگر طبیعت غالب شود حال بیمار
 بخیر انجامد و اگر غلب شود نه انجامد و چون فلک
 مستقیم یعنی یره معدل النهار را بچهار قسمت مساوی
 کنند و تریج و مقابله معین شود و آن بحسب مطالع یاد

سوا باشد که اندک تفاوتی میکند و بدین سبب وقت
 بحران از عین تریج و مقابله پیشتر یا پس افتد و تریج و
 مقابله اوقاتست که قمر که دلیل حوادث کون و
 فساد است در آن اوقات بنظر عناوت بموضع اصل خود
 ناظر بود و چون موضع اصل که در ابتداء مرض قمر انجا بود
 اقضاء مرض کرده باشد بموضعها که مخالف آن
 موضع باشد اقضاء نقصان و ضعف علت کند و مگاو
 طبیعت در آن اوقات پیشتر باشد چه خصم را در حال
 ضعف انسان تر قهر توان کرد بدین سبب بحران درین
 اوقات نیکوتر باشد و دلالت بسلامت پیشتر از آن کند
 که در غیر آن اوقات پس بحرانها بزرگ هفتم و چهاردهم
 و بیستم نامیست و یکم باشد و چون دور قمر در مدت

پست و هفت شب از روز و گسری تمام شود ریح اول
در روز هفتم تمام شود و نصف در روز چهاردهم
و هشتم و نهم ساعت بحران از آن روزها خارج نباشد
اما سه ریح تمام میان پستم و پست و یکم و بدین
سبب متقدم در پستم افتد و متاخر در پست و یکم
و رسیدن تا بموضع اصلی در پست و هشتم باشد
و بعد از آن روز باز از سر گیرد اما بقاء علت تا
انوقت دلیل عمر ماده علت و قلت حرکت آن ماده
باشد پس بخارین ضعیف باشد و چون هر ریحی را
بدو قسم کنند چنانچه همه را بهشت قسم کرده باشند
و زوایای مثنی هم بحران باشند و آنرا انداز خوانند
که در هر جزوی از آن انداز کنند بحرانی که در آن ریح



۱۲
اقتدیانکه چهارم انداز کند بهفتم و یازدهم
پنجاردهم و هفدهم به بیستم یا بیست و یکم و بیست و
چهارم به بیست و هشتم و چون هر یکی از اینها
کنند تا در فلک شکی شانزده گوشه پیدا بدید در آن
اوقات هم باشد که بحران یا انداز باشد زاویه اول
میان دویز و سیم باشد و زاویه سیم میان پنجم و ششم
و زاویه پنجم در روز نهم و زاویه هفتم میان دوازدهم
و سیزدهم و زاویه نهم میان پانزدهم و شانزدهم
و زاویه یازدهم روز نوزدهم و زاویه سیزدهم روز
بیست و دویم و زاویه پانزدهم میان بیست و پنجم
و بیست و هشتم و این اوقات با اوقات هشتکانه
تمامی شانزده بحران باشد اطباء این بحرانها شناسند

از راه تجربه واستقرار قوت را نیز همین تغییرات
 بحرانی بهم میرسد خواه نوبه غیبی باشد و خواه نوبه
 زبانی و غیر آن که نوبه هفتم روز بخران بود و نوبه چهارم
 مندر بهفتم و همچنین در بخران تمام اضطراب و حالات
 هولناک پدید می آید و در ناقص کمتر ظاهر شود و
 سبب این اضطراب مجادله طبیعه است با ماده مرض
 و طبیعه را با سلطان ولایت تشبیه کرده اند و مرض را
 بدشمن یا غی و روز بخران را بروز قتال و اضطراب
 و ناله و حالات هایل و رغاف و مانند آنرا با سب
 ناخن و نعره مبارزان و هیجان و غبار و کرد و خون
 ریختن و مانند آنرا و گاه سلطان را ولایت غالب
 میشود و دفعه غلبه نامه و دشمن را با کلیه مقتل

۱۳۴
 میازد چنانچه در بخران چند و گاه استیلای دفعی
 دشمن است و هر بیت سلطان را چنانچه در بخران ردی
 و گاه باشد که سلطان حامی دشمن را بیک دفعه از خود
 و از شهر دور کند و بعد از آن بتدریج از اطراف
 و نواحی و ولایت منتهی سازد و باشد که بتدریج
 از شهر دور کند و دفعه از سایر ولایت و نواحی و باشد
 که دشمن بطریق مذکور اول اطراف سخر کند
 و بعد از آن شهر و بعکس و تفرع بخران تمام از قوت قوه و
 حرارت و رطوبت باید داشت و بخران انتقالی اکثر
 از ضعف قوه و غلظت خلط است و هرگاه ماده قوی
 باشد بخران بر قوت و هرگاه ماده خا بود و رقیق
 نباشد بر غاف و بهترین و خامترین بخران است که

برخاف باشد و بعد از آن با سهال و بعد از آن بقی و
 بعد از آن باد را ببول و بعد از آن بعرق و قایده در
 معرفت بحارین اینست که در روز باحوری بیمار را
 سهیل و داروی قوی نباید داد بلکه غذای
 سبکتر و کمتر باید داد و طبیب باید در آن روز اقامت
 طبیعت کند بنوعی که غالب آید بر مرض و اقل مغلوب
 نشود و آنرا مشغول نشازد با امری که غافل شود بسبب
 آن ایجاد له با ماده مرض و حی باید ملاحظه کند که
 طبیعت ماده مرض را چه قسم دفع میکند تحریکات ماده
 بخو لطیفی کند بان طرف مثلا اگر معلوم شود
 از علامات لین بنض و نداوة اعضا و نرمی و انتفاخ آن
 که طبیعت دفع ماده بعرق میکند پاشویه کند و دثار

و بخاف پشتر پوشاندن مرض را و اگر میل ماده باغالی
 بدست و هذیان و تشویش حواس و سرخی چشم و خارش
 بینی امثال آن معلوم میشود که بخران برخاف خواهد
 امر کنند مرض را یا کیمی که متوئی و غشوار بیمار را
 که دغله و خارش بینی میکند و همچنین اگر معلوم
 شود که بقی با سهال است اعانت بخروج آب گرم و شیاف
 ملینه کند و این واجبست بعد از طبیب است و اگر
 بخران انتقالیست که ورم در اطراف یا مغایر ثلثه
 که پشت گوش و زیر بغل و پنج ران باشد هم زود معلوم
 استعمال روایع اقلان کند بر آن مواضع بلکه
 مرخیات استعمال کند اما انعطیل با آب غلب گرم کند
 پوشیده نماید که در حقیقت و امراض اخبار با کثر

احوالاتیه و گذشته و حال مریض و وضع ماده از قارون
 و نبض و سایر علامات طبیب ماهر میتواند کرد و این را
 در عرف اطباء مقدمه المعرفه می نامند و ازین طبیب
 متفق میشود و معلومش میشود که بعد ازین چه باید
 کرد و چه تدبیر کند و هر روز پس چون امر
 همچنین است بحال از اقسام نبض و احوالات بول ذکر
 میشود که محل بصیرت به باحوال بیمار حاصل شود **فصل**
چهارم در نبض نبض حرکتیست فضائی و شرائین و قضا
 و بطایر برای تعدیل روح به نسیم و اخراج فضلات
 دخیانی و اجناسی که اطباء از آن حال نبض می شناسند
 و از آن استدلال باحوال بدن میکنند بحسب
 استقراده است جنس اول مقدار و اقسام **بسط**

مقدار نهست طویل و قصیر معتدل بینهما عرض
 و ضیق معتدل بینهما شرف و تخفیف و معتدل
 بینهما و از ترکیب این اقسام که عبارت از کل
 واحد از تسعه است در ثلثه بیست و هفت قسم
 حاصل میشود و طریق معرفش آنست که قیاس
 به نبض معتدل المزاجی کنند و این بهمارسه و تتبع
 میشود و بعضی حد و تخمین قرار داده اند که مثلاً
 میگویند نبض طویل آنست که زیاده از چهار
 انگشت باشد و قصیر کمتر و معتدل همان قدر
 و عرض آنکه از سر انگشت مقدار بسیار فرا گیرد
 و ضیق بضدان و معتدل متوسط بینهما و شرف
 انرا گویند که بسیار مرتفع شود بنوعی که اگر

نافع نباشد در سزاگشت فرو میرود و محض آنکه
 ارتفاعش نهایت که باشد معتدل آنکه پنجم متوسط
 باشد و ازین حرکت مذکوره آنرا که اهم و جد
 در دلالت بود اسماء مخصوصه هست مثلاً زاید
 در اقطار ثلثه را نام عظیمست و ناقص در اقطار
 مذکوره را صغیر و زاید عرضاً و شوقاً را غلیظ
 و ناقص در آنرا دقیق و جس دویم کیفیت خوردن
 نبض است بر آنکشت و آن یا قویست یا ضعیف
 یا متوسط جنس سیم مأخوذ است از زمان حرکت و آن
 یا سریع است یا بطی یا متوسط جنس چهارم مأخوذ است
 از زمان سکونی که ضرورت میان دو حرکت
 قبض و بطی شریان و آن یا متواتر است که کم

می آید یا متفاوتست که بسیار می آید
 یعنی قیاس متوسط است جنس پنجم مأخوذ است از
 صلاح و لاین الیه و آن یا صلب است یا لین یا متوسط
 پنجم جنس ششم مأخوذ است از مجلس و آن یا گرم
 یا سرد یا معتدل و استدلال بمجلس اگر چه نسبت
 بجمع بدن عموم دارد لیکن مجلس شریان گاه هست
 که مخالف مجلس سایر بدن باشد چه شریان و طای
 روح است و خونی که در آنست گرمتر از خون و پدید
 و بدل که منبع حرارتست پیوسته است جنس هفتم
 مأخوذ است از مقدار مافی العرق از رطوبت و آن
 یا متلی است یا خالی یا متوسط پنجم جنس هشتم
 مأخوذ است از استوادر احوال مذکوره از عظم

و صغر و سحر و بطو و سایر احوال و اختلاف در آن جنس
نهم مأخوذ است از انتظام در اختلاف یعنی اختلاف بر
یک نسق باشد و عدم انتظام که هیچیک از احوالات
نص لایق بابق نماید جنس هم مأخوذ از وزنست و وزن
نص عبارت از وجود نسبت ملائمت میان حرکات
و سکناات آن و آن جید الوزن است یا غیر جید
الوزن و در یافتن نص جید و غیر جید آن چنانچه باید
بی ملکه و قدرت بر صنعت موسیقی نمیتوان
برای عرض ^{نص} سنگا که ^{نص} حاجه به نص چنانچه مذکور شد
چون ترویج خارجیت پس لکر زیاد شود حاجه
جهه زیادتی در حرارت و الت مطاوعت کند
بدن و قوت مساعدت کند نص البته عظیم خواهد

بود و اگر طاحت زیادتر باشد سریع تر میشود
و اگر با فراط زیاد شود متواتر میشود یعنی که
جی ایستد و اگر الت عصیان و نافو مانی کند
جهه صلابتی که داشته باشد سریع میشود با صلا
و اگر صلابت یا حرارت زیادتر باشد با سعه متواتر
هم میشود و اگر قوه ضعیف باشد متواتر میشود
با صغر زیاد از صغر صلابت و گاهی صغر میشود نص
جهه منضغط شدن قوه تحت ماده غذائی یا خاطی
هیچ آنکه در اوایل نوبتها می باشد اگر چه قوه فی نفسها
قوی باشد و پس و نری نص جهه زیادتی رطوبه
از اینجهه است که هرگاه بجران عرق باشد اولاد
نص این بینی ظاهر میشود و صلابت نص جهه زیادتی

پوست و گاهی نبض صلب میشود در بخارین جهة
 تمددی که حادث میشود در اعصاب در روز بخار
 بسبب اندفاع مواد بجهتی از جهات مثل سیرامعه
 و امعاء و غیر آن و اختلاف نبض جهتش ثقل ماده است
 یا شده ضعف قوه و هرگاه با قواط باشد ضعف
 باطل میشود نظام و حسن وزن نبض **فصل پنجم در بول**
 بول فضله از فضلات هضم کبدیست و عروقی ثانیة
 فضله کبدیست و جزو رسانی فضله هضم عروقیست
 و اجناس ادله آن بطریق استقرهفت است جن اول
 لونت و آن سیم است اصف که دلالت بر زیادتی
 صفرا میکند و احمر بر خون و سبز دلالت بر برودت
 میکند اگر کم بود باشد و الا بر حرارت و احتراق

۱۹ خلط و همچنین اسود که نوع دیگر است از الوان و
 دیگر ابيض است و آن دلالت بر زیادتی بلغم میکند
 و برودت جنس دومی قوام بول است بر طبق دلالت بر
 عدم نضج می کنند یا شده در عروق و مجاری بول لکین
 شرباب و غلیظ بر عدم نضج یا نضج مواد غلیظه و فرق
 میان این فرد و تقدم امر و غلظه بول است و معتدل
 ذال است بر نضج جنس سیم صفا و کدورت است بول
 صافی را سبب نضج و سکون اخلاط مانع است و تیره را
 سبب عدم نضج چه نضج استواء قوام را لازم دارد و
 کدورت حاصل از اختلاف قوام میشود و گاه باشد
 سبب کدورت سقوط قوه باشد جنس چهارم زایچه
 بول بوی بد متجاوز از حد یا سبب قواط عفونت است

از غلبه حرارت ناری بر رطوبات بدن یا بسبب قروح
عقده در مجاری بول و آنچه عذیم الزامیه است
سببش جمود و فحاجة اخلاط است **جلس** کف بول آ
کف بسیار دلیل بر وجود ماده غلیظه **جلس** آ **جلس** ششم
مقدار بول است کثره بول نسبت بمعتاد یا بسبب
کثره مشروب یا مانعی ذو بان اعطاء چنانچه درختیا
محرقة میباشد یا استفرغ فضول اگر با قوت و اعتقاد
راحت باشد و قلت بول نسبت بمعتاد یا از فرط
تخلل است یا فناء رطوبت یا سده در مجاری بول و
قلت بول با قلت تخلل مندر است با استفراغ **جلس** هفتم
رُسوب است و آن اجزاء **جلس** ناز بول است خواه در
اسفل قاروره باشد یا در اعلا یا در وسط و از رُسوب

۳۲ آنچه دال است بر کمال نفع امسار پس مستوی القوام
مجموع در اسفل قاروره است و بعد از آن در قِصَلَت
متعاقب و وسط است با صفات مذکوره و بعد از آن
آنچه بر بالا است و رُسوب که سیاه باشد یا سرخ و تیره
یا بخالده بنامند یا درشت تر از آن باشد یعنی **جلس** یا چنانچه
رُسوب غیر محمود است و عدم رُسوب را سبب
یا عدم نفع است یا سده یا قلت ماده و عدم انقباض
جزء معتد به و در احاطه رُسوب نمیشد یا کم است
و بول کاهی صافی معتدل میان رقت و غلظت و قلت
و کثرت قلیل النش **جلس** کف طالع رُسوب یا رُسوب
مذکوره اگر رُسوب داشته باشد دلالت بر اعتدال
و کمال حجت میکند **جلس** ششم در استلال بر بلای قی **جلس**

بدانکه استدلال بر سلامتی مریض و خلاصی او از عجز
 از چند چیز میتوان کرد یکی قوه طبعیه و قوه دماغ دیگر
 از قوه نبض و تنفس طبعی آسان باشد بر آن نشستن
 و برخاستن و حواس سلیم باشد و نظرش نظر آحتی باشد
 و مستوی باشد حراره در جمیع اجزاء بدن و اعضا و
 لرزه و تشنجه در رخیات مطلقه دلالت بر خوبی میکند
 چه دلالت میدهد بر اندفاع مواد متعفن از بدن
 بخارج خصوصاً که بزبان باشد و ظهور جوششها از بینی و
 از ادرع و غریب بحال کوبیده رغبت خالصه دلالت بر
 خیر و خوبی میکند غرض بر آن بعد از هفتم در روز بخران
 دلالت بر قوه طبعیت میکند و دفع ماده بظاهر
 اندفاع کرم بسیار بقوی اسهال دلالت میکند بر دفع ماده

ردیه بخارج رنگ بشه و هیئت اعضا خصوصاً چشم هرگاه
 از حالت طبعی تغییر بسیاری نیافته باشد دلیل بر خوبی
 حال مریض است شهوت غذا و هضم طعام هرگاه بر حالت
 طبعی باشد نیز نشان خوبی است و باجماع حسن لون عکیر
 و خفت حرکت و ثبات عقل و صلاح خواب و نفع ظاهر
 در بول نشان صحت و خوبی است **فصل هفتم در اسهال**
حیات و بیان آن که مستعد و غیر مستعد است
 حیاتی که احراز از آنها واجب است عقوبت هواست
 و آنچه ردیه بخارج لطفه بقوا و حرارت اقباب و حمام و آتش
 و استحمام به ابهایی که از خود گرمی دارند یا ابهایی بسیار
 سرد و حمام بی وقت و بی ترتیبی که سزاوارست و حرکت
 و ریاضت قوی بسیار غیر معتاد دفعه و سپاری و فکر غم

و قیام بسیار و عفو تر اخلاط و غلبه صفراء و اورام و قروح
و ترس از بیماری و احتباس مواد بی که عادت جاری شده
برای تفرغ آنها مثل خون بواسیر و حیض و آدویه و
اغذیه مخالف مزاج محلل رطوبات و حرارت غریزی
و قلت غذا و عجز از حرارت غریزی از هضم مواد فضلیه و
توجه بخارات ردیده بجهت احتباس شامات بیاطن آ
برای عرض سبک کردن که انجاعتی که مزاج آنها گرم و ترست
و بول و براز و عرق متعفن دارند و رطوبه ایشان
پیش از حرارت است شدید است استعدادشان
که مبتلی بجنایات در خصوصاً صاحبی عفن و بعد از ایشان
صاحبان مزاج گرم و خشک اند و ایشان استعداد حی
یومی اند و اگر آنها را در علاج آنها شود جنایات

انها بجنایات دخی زود منجر میشود و اما صاحبان مزاج
سرد خشک انجاعت که مبتلا بجنایات میشوند نه از
جهت غریبی مزاج و قوت آن بلکه بجهت برودت و
پس مزاج و سکون حرارت و بعد از تعفن **صله** **فستق**
تقدم **بجفتان** **از** **قوع** **جیات** **بر** **لوح** **عرض** **سبک** **کردن** **که** **جاعتی** **که**
استعد وقوع در جنایاتند یا در بلادی باشند که تب
بسیار باشد اگر گرمی مزاج نباشند واجب است که
در اول بهار فصد کنند و شربه که باعث تصفیه نوت
سه چهار روز میل کنند مثل عتاب سیستان
شربت بنفشه **لما** **بهدانه** **لما** **بزر** **قطونا**
شیره تخم خیار **شیره** **تخم** **کاسنی** **خاکشی** **و** **اگر**
غلبه صفرا باشد سهل صفرا بلخه که مذکور میشود

سه چهار روز میل کند و اگر صفر اوی مزاج باشند
چند روز آب برک کاسنی تازه میل کنند بعد از آن
بقد احتیاج چند روز شیر خشت ^{ترنجبین}
ترهندي الوي بخارا پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی پوست کاسنی اصل التوس در آب
برک کاسنی تازه خپانیده صاف نموده بنوشند و کم
زیاد این دواها را میتوان کرد موافق مصلحت و اگر
در اخلاط احراقی یا بنداب شاهیره تازه اضافه
نمایند و اگر خواهند و انسب دانند مطبوخی
که مهمل صفر باشد میل کنند بنسخه که در معالجه
حق عی مذکور میشود انشاء الله تعالی و بعد از آنکه
استغفار صفر قدری نمایند اگر قصد ضرورت و علامت

۳۳
غلبه خون یا بند قصد کنند از رت بدن که نفع آن
عام جمیع بدن است صاحبان مزاج صفر اوی که صفری
مخترق در اطفال ایشان بسیار قولد می نماید و حتی
محرقة بسیار بهر ساند یا سایر تنه های جاد سقی ماء
الجبین هشت نه روز در اوایل بهار بسیار مناسب است
ایشان را بدین دستور شیر بز ^{بجوشانند در}
دیک پاکیزه چند جوش که زد سیخ ^{بجوشانند} قندی داخل
نمایند شیر که بریده شد از آتش بردارند با گریاسی
صاف نموده آب زلال آنرا میل نمایند بعد از سقی ماء
الجبین مهمل میل نمایند قصد را در بصورت اگر
مقدم بر مهمل میدارند قصور ندارد و اگر علامات
غلبه بلغم باشد مهمل بلغم میل کنند بنسخه که بعد ازین

ذکر خواهد انشاء الله تعالی و در تابستان و پاییز که
 تب بسیار است ملاحظه نمایند از میوهها خصوصا
 خریده شیرین و توت سفید و هلو و انجیر و شیرینها
 خصوصا عسل و دوشابی و شراب و تغلیل و حم و غیره
 نمایند و ترک حرکت در افتاب و ریاضت و مشقت
 نمایند و تجربه رسیده که در زمستان که میل کردن
 شیرینها و خلوها و چیزهای بسیار گرم و ماست
 کا خوردن باعث اینست که در تابستان که از آزار
 بکشند و تب نکنند و وقتی که احساس تغییر در خود
 یاد ر هوا کنند معیری میل کنند مثل سعیدی
 برش غنایا افون بخت و کونار بلکه ضرر و دست هر چند
 روزها هوا مختلف خوردن اقویات و همچنین خوردن

۲۳
 اشربه بارده خامضه مثل شربت حماض اترج و شربت لیمو
 و آنار و یا خاکشی ^{بازر قطلونا} و سنگین ^{چشمال} هر چند
 روز و خوردن اشتهای ترش و ماست کا و تازه و دوغ
 و کاهو و خیار و توت سیاه و هند وانه و آفره و غیره
 و آنار ترش و ابله و بسیار نافع است و در اطلاق و خا
 که سال کنند کاسه که سیرکه و پیاز داشته باشد بگذارد
 و پاشیدن ابله و بردن و دیوار خانه و گذاشتن کاسه
 پرا ابله و در آن خانه بسیار اصلاح تعفن هوا میکند
 چون فارغ شدیم از بیان ضول مهمه که بحکم ادر مقد
 این رساله بایست ذکر شود بعون الله تعالی الحال
 شروع در ذکر معانی اقسام تبها و اسباب و علائق
 ان انشاء الله تعالی بخوبی که لایق این رساله است

می نمایند **اول** در علاج **خیمی** و **دیگر** است **علامات**
و علامات این و این باب مشتمل بر دو فصل است **فصل اول**
در ذکر اسباب و علامات ^{بقول} از لوح عرض می کار که حدوث
 خیمی و از اسباب خارجیت چه اسباب ^{باشد} نادر
 اکثر به تسخیر روح فقط اکتفا نمیکند و اجناس
 از چهار است یکی امور وارده بر بدن از خارج چون
 کرمی شدن و دیم وارده بر داخل چون دوا و غذای کرم
 سیم حرکتی که تحریک بدن کند حرکت مقطعه چون
 ریاضت یا تحریک ازواج کند چون غضب چهار
 اعراض بگفتی چون دردها و ورم ظاهر بدن چه
 تسخیر او را و فاطمی از ازواج متجاوز است و بقاء
 این تب در اکثر از یکروز بیشتر نیست لهذا

این تب را یومی گویند و از سه روز تجاوز نمیکند
 و خطرش چندان نیست لیکن گاه باشد که از خطا
 در تدبیر مخاطی یاد فی منقل شود علامت این تب است
 که فار و ره تغییر بسیاری نکند و در بعض چندان
 تغییر ظاهر نشود و تب رسیدن و حرارت ساکن باشد
 پی لذع و لرز و قشعریه مگر اینکه انجمه متخلله بقا
 بسیار بود که باین تقدیر در ابتدا اندک قشعریه
 محسوس شود و تراید زیاد از دو ساعت نبود و اگر
 تغییر در بول و منبر باشد بسبب خالی خواهد بود که
 پیش از تب بود و اگر بایر تبها مشتبیه شود طریقی
 معرفش است که بخام روند اگر در حمام گرزه
 که معتاد بود ظاهر شود فی الفورش از حمام بیرون

و بدانند که تب عفونیست و اگر حالش از حجام هیچ
تغییر نکند به تب یومی قرار دهند بهر تقدیر در
حجام در نیک نهر نمایند علامت انتقالش بسیار خجیات
است که بی عرق و اکذار چنانچه ندانوی
هم ظاهر نشود و حرارت در عروق و باطن باقی
باشد و مدت تب دراز کشد و در دسراگر
بوده باشد زایل نشود علاج کلی از این بطریق احوال
اینست که ملاحظه از محوم و رسوم نمایند و همچنین
از میوه های شیرین و غذاهای گرم و حرکات بدنی
و نهانی و هوائی سرد و استقراغ درین تب کم ضرور
میشود و بعضی اوقات مغیرات افیونی ضرور است
که تناول نمایند خصوصاً هرگاه از تصرف هوا باشد

و از اکثریت غذای ایشان باید لطیف برع الحضم
حسن الکیو باشد و در او اینها ^{نقل} لثاب ^{نقل} بماند
بر و قطونا ^{نقل} اب ^{نقل} عتاب ^{نقل} یا شربت عتاب ^{نقل} و خاکش
میل نمایند و اگر بخیر اینها تب بر طرف نشود شیر
نخجدار ^{نقل} و تخم کاسنی ^{نقل} اضافه نموده میل نمایند و اگر
اینها کافی باشد و با و الا معلوم میشود که ماده غالب
و حرکت آمده محتاج باستقراغ خلط غالب است پس
علامات غلبه هر خلطی که ظاهر باشد بطریقی که دریا
خجیات خلطی ثناء الله مذکور خواهد شد معالجه
نمایند **فصل در ذکر اسباب و علامت و معالجات آن**
قولی در بر لوج عرض نکارد که اگر سبب مجی یوم غم و هم
و فکر و خوف بسیار بود علامتش تقدم این اسباب است

علاج ان بمفرجات بارده مثل مفرج یا قوی باردی
 مشک و شربت کاوزبان ساده و شربت صندل با شیر
 تخم خرفه و عرق بیدمشک و مزاوله اموری که او را
 از غم و هم و فکرها اهل سازد از مطالعه کتب حکایات
 و تواضع و استماع او از خوش و استماع الحلقه مبرد
 مرطب مثل صندلین یا کلاب و آب کشنیز تازه
 مناسب است و طعام با گوشت مرغچه و اسفناج
 و کدو و مناست کا و تازه مهیا سازند و از میوه
 آنار شیرین تناول نمایند و اگر سبب جی یوم غضب
 و بخواهی باشد علاماتش همان تقدم این استابت
 علاج ان بمفرجات و صحنکات و بازیهاء عجیب
 و حکایات لایقه مشتمل بر مکارم اخلاق و اگر

قصد ضرر شود باید کرد و تناول اغذیه مذکوره
 در غی و شربت آنار و لیمو مناسب است و شربت
 قهوه نافع است و تنقل نبات و برزق طوائف شسته
 با شیر مذکوره میل کند و علاج سهری بالغه
 در تنویم است و شربت قهوه و اگر سبب جی یوم تعب و
 وجع و کسستگی و تشنگی و استفراغ بسیار باشد
 علامات انها نیز تقدم این استابت علاج این جمله
 بنزد و ترطب بلعاب ^{در حال} بهانه ^{است} برزق طوائف شسته
 و قهوه بسیار مفید است و در استفراغی برزق طوائف
 شسته با شیر تخم خرفه بوده اگر با انها مال باشد و
 سفوف ^{در حال} ابلین باری به نیز نافع است و حمام رفتن و از
 جماع اجتناب کردن لیکن علاج و جی ازل معالج

وج است آنچه در موضع مذکور است و بعد از آن
 علاج تب و در استقرای اول حبس مستقر می باید
 کرد و بعد از آن تدابیر و در عطشی نماید که گداست ^{جست}
 آب بیک دفعه بخورد بلکه اندک اندک بیاشامد و اگر
 سببی ^{فایده} یوم شده باشد که بواسطه قلت استقامت ^{فایده}
 غبار بسیار یا اعتسالت باب بسیار سرد بهر سبب باشد
 و موجب خفتر حرارت و باعث تب شود و علامت آن
 سرعت و اختلاف نبض و خمرت قاروره و تشنگی و اگر
 بود علاج آن اینست که چند روز غناب ^{پیت} سپستان
 کل نیلوفر ^{رسالت} تخم خیار ^{رسالت} تخم کاسنی ^{رسالت} ترنجبین ^{رسالت} جو شاییده
 صاف نموده میل نمایند و اگر طبعی ^{رسالت} خفتر باشد دوروز
 باین نسخه مهل میل نمایند غناب ^{پیت} سپستان ^{پیت}

کل نیلوفر ^{رسالت} بنفشه ^{رسالت} عناب ^{رسالت} تخم خیار ^{رسالت} تخم کاسنی ^{رسالت}
 شیر خشت ^{رسالت} ترنجبین ^{رسالت} قوهیدی ^{رسالت} اصل السوس ^{رسالت} پوست
 تخم کاسنی ^{رسالت} و اگر علامت غلبه خون در نبض قاروره
 و بشه ظاهر شود فصل کند و اگر خونی ^{رسالت} یوم از نخه حادث
 شود و کُند و تلخ طبعیت ^{رسالت} بمطبوخ مذکور باضافه
 کُند افتابی ^{رسالت} بادبان نمایند و اگر چند شب
 اطفال ^{رسالت} صغیر میل کنند می تواند بود و بعد از تقیه و تب
 حرارت ^{رسالت} بختم روند و تقویت معده ^{رسالت} بشربت قوا که
 و طباشیر کنند و از همان بروغن کل سرخ ^{رسالت} و اگر سبب
 خونی ^{رسالت} یوم دمل و ورم باشد علامت آن ظاهر است علاج
 آن همان معالج ورم و دمل است با آنچه در باب مذکور است
 و اگر سبب ^{رسالت} خونی یوم تناول دوا ^{رسالت} کرم و غذای کرم و شربت ^{رسالت}

واقتاب نشستن و خام بسایماندن باشد علامات
 اینها تقدم این اسبابست علاج این جمله تبرید و ترطیب است
 بلعاب بهدانه بزرقطونا اب غناب سیستان
 شیر و تخم خیار شیر و تخم کاسنی و تخم خرفه و شربت صندل
 و تلین طبع است بمطبوخی که در سدی مذکور
 شد اکوب قدری بماند و آنچه از شربت شراب
 گفته بهر سد علاج این علاج خیار است و ازین شربت
 چند يوم میل نمایند اب غناب سیستان شیر و تخم کاهو
 شیر و تخم کشنیز لعاب بهدانه با شربت صندل شیرین
 یا ترش هر کدام حاضر باشد و همچنین شربت میرد
 اگر حرارت زیادی باشد مناسب است و تلین طبع
 اگر سرد شود بهمانها که مذکور شد باید کرد و اگر

از تصرف هوا و زکام و نرله بهر سد چند روز لعاب
 بهدانه بزرقطونا تخم کاهو کشنیز خشک اگر
 شرفه یا ان باشد اب غناب سیستان
 نمایند و خود را گرم بپوشانند تا عرق کنند و اگر
 احتیاج بقصد و ملین باشد بعل آرند و از حوضات
 ملاحظه ضرور است و در او آخر شربت خنکاش
 با لعاب بهدانه و شربت غناب و شربت بنفشه
 سودمند است **باید در وقت دق و استواء قاعدا**
و معالجات این بر لوح عرض مینگارند که تب دق
 از تعلق حرارت اول باعضاء اصلیه حادث میشود
 و متشبت میشود بحرم دل و از دل باعضاء اصلیه
 سلبیت نموده قرار میگیرد و تب دق راسه مرتبه آ

و بیان این معنی چنانست که دانسته شود که در بدن
انسان سه نوع از رطوبتست یکی آنکه مخصوص است
در تجاویف اطراف عروق صغار و در روفجها و تجاویف
کوچک اعضا که آن روفجها در اعضا لینه مثل لحم
ظاهر نیست جهت این طایق اجزا یکدیگر و در اعضا
اصلیه مثل استخوان نیز ناپیدا است و این رطوبت
ثابت در روفجهای اعضا مانند شبست که در نبات
باشد و این هر دو قسم ذخیره ایست از طبیعت
جهت تغذیه اعضا هرگاه از خارج غذا با آنها نرسد
و جهت ترطیب اعضا هرگاه از حرکت عیف و مانند
ان پوست پذیرد و بر رطوبتیت نزدیک بان
رسیده که صورت عضوی پیدا کند و انعقاد یافته

لیکن هنوز انعقاد تمام نشده و صورت عضوی
نرسیده و جزو بدن نگشته سیم رطوبت مزاجی
اصلی اعضاست که از رطوبت منوی و غریزی
نیز میگویند و جهت تمهیل تفهیم تشبیه این
پراغ کرده اند چنانچه قسم اول از رطوبت بمنزله
روغنی باشد که در چراغ ریخته باشند و رطوبت
دویم بمنزله روغنی که فیله بخود کشیده باشد و سیم
بمنزله رطوبت مزاجی اصلی اصل فیله پس هرگاه
حرارت غریبه افشای رطوبت محصوره در تجاویف
عروق کرده شروع در افشاء رطوبت تجاویف
اعضا که مانند شبست کند مرتبه اول دقت
بمنزله آنکه آتش روغنی که در چراغست بسوزد

و فانی سازد و این مرتبه را دق مطلق نامند و هرگاه
حرارت افاء رطوبت طلی کرده شروع در افقاي
رطوبت دویم کند که بصورت عضوي نزدیک
رسیده مرتبه دویمست از دق بمنزله آنکه آتش
روغنی که در چراغست سوخته شروع در سوختن
روغنی کند که قتیله تشریب کرده است و این مرتبه
را ذبول گویند و از ابتداست و وسط و انتهای
و خلاصی از مرتبه انتهای آن ممکن نیست مگر خدا
خواست باشد و هرگاه حرارت افاء رطوبت دویم
که بصورت عضوي نزدیکست کرده شروع در
افاء رطوبت منوي کند بمنزله آنکه آتش روغنی را
سوخته شروع در سوختن قتیله کند مرتبه ثالث است

و از آنحضرت گویند و مقست و تقست نیز گفته اند و علاج
این مرتبه ممکن است اگر علاج ممکن باشد و غرض
دق اکثر بطریق انتقال از تنهای عفو نیست و یومی
چه کرم شدن اعضایی آنکه از ولاح و اخلاط کرم شود
بد نیست مگر از سبب بغایت قوی که مخصوص عضو
باشد و گاه بود که در تنها چون قوه ساقط شود غشی
بهرسد طبیب ماء اللحم و شراب و دواء المشک
و امثال آن بالضرورة باودهد و حرارت این دواها
دراکرم کرده بدق انجامد و گاه باشد که تب
دق مرکب شود با عفوئی و از این مراتب ثلثه مذکور
شناختن مرتبه اولی بواسطه اشتباه به تب ثقیله
سخت دشوار است و علاجش آسان و شناختن

دویم خصوصاً وقت آنها سهل و آسانست و علاج
 مشکل و شناختن مرتبه سیم در کمال ظهور است
 و علاج از امکان خارج و علامت تب دق صلابت
 و دقت و توان ترنض است و عدم اختلاف آن و دستوی
 در بول خصوصاً در وسط و انتها دَبُول و شاید که
 در رُسوب صفای می مانند سَبُول باشد و حرارت این
 تب آرمیده است چنانچه مرخص را از آن آگاهی نیست
 و هرگاه دست بر مکر آن نهند چندان گرمی مُدَرِّک
 نمیشود و هر چند دست را بر موضع نگاه میدارند
 ادراک حرارت بیشتر میشود و شرايين و غروق
 از سایر اعضا کمتر است و صحیح ترین علامتی در تب
 است که بعد از خوردن غذا حرارت زیاد و نبض قوی

۳۲
 کرد و هر دو وجه و رخساره برافروزد و سنج شود
 و محال اطمینان است آنکه بعد از غذا حرارت
 زیاده می بینند از غذا منع کرده به همان حال
 میسازند و علامت انتقال تب یومی بدقی است
 که تب سه شبانه روز پیوسته باشد و این تفاوت
 ظاهر نشود و پیوست بدن زیاد و رنگ رخسار زرد
 گردد و علامت تعلق حرارت با خلط ظاهر نباشد
 و علامت ترکیب تب دق و عفونی است که مدت
 عفونی بگذرد و عرق کند و حرارت و پیوست همچنان
 در بدن باقی باشد و در بول و براز دسومت پیدا
 شود و نبض صلابت بهم رساند و علامت دَبُول است
 که چشمها فرو رود و رمض خشک ظاهر شود و هر دو

صلح فرو نشیند و سه پای استخوان نمایان گردد
 و رونق و تازگی از رنگ و جلد برود و چنان نماید
 که پنداری بر پوست غباری نشسته و پوست
 پشانی کشیده شود و استخوان حجّره و حجره بلند
 و نمایان گردد و ابروها را بد شواری تواند بالا
 کشید و چشمان را خواب الود و سر پستی و کشیده
 شود و مود را از تر نماید و شافها بر آمده شود و پیش
 در مرخص بهر سد زیاد از اعتدال و چون بدرجه
 انتهای سد مویختن بنیاد کند و ناخنهای کج شود و
 وقت مهلت ظهور علامات زیاده ازین نمیدهد
 و اگر آخیا نابه تحسّف و نفست که مرتبه ثالث است
 رسد جهت معلومیت آن احتیاج بعلامات نباشد

۳۳
 و علاج این تب ماقوه باقیست و علامات دَبُول
 پدید نیامده و امید بهبودی هست باید کرد
 و طریق علاجش اولاً تدبیر موای خانه و مسکن است
 چنانکه اگر فصل تابستان باشد در خانه نشیند
 که روزها بطرف شمال داشته باشد و اگر
 در خانه آب روان باشد بهتر است بستر بر کلبه
 افکند یا بر تختی نشیند که آب از زیر آن می ریزد
 باشد یا در حوضخانه نشیند که فواره آب متصل
 بنیاید و ریاحین بارده چون بنفشه و نیلوفر نازده
 و بید مشک و گل پید و امثال اینها و صندل و کلاب
 پیش او بسیار دهند و لباس بسترش می باید
 از کتان و شبنم و روغن بنفشه با دام و روغن مغر

کدو و کرفس پاودست و زیر خضیه و سوراخ بینی
و گوش و مقعد و ناف او بمانند و اگر فصل زیست
باشد هوای خانه را معتدل کند تا از سرما آسیب
ناورسد و اگر توانست و از تصرف هوا خاطر جمع
باشد بخام معتدل بسیار بروند و فرش خام و دیوارها
کلاف و صندل بپاشند و در حوض آب نیز بریزند
و انقدر در حمام مکت کنند که جلد بدن نرم شود
و رطوبت پدیدد و نمایی بسیار توقف کنند
و از رفتن خام اصلا مشقت بخود نرسانند و چون
از حمام خواهند بیرون آیند همه اندام را بر و عن
بنفشه با دام و نیلوفر و مغر تخم کدو و چرب نمایند
و پیش از حمام سویقی که بخند باشد از کدم و جوشن

و مغر تخم کدو و خجاش و تخم کاهو و کشتیز بوداده هر
کدام جزوی نبات سفید و برابر اجرا میل کنند
و با خلوص معده البته بخام نروند که باعث ضرر و عظیمت
و از کرسنکی و تشنگی و بخواهی و حرکات عینیه
الغیر از واجب دانند و غذای ایشان بمیاید سرخ
الهضم حسن الکیمون باد رطب باشد از گوشت
مغریه و خرچجه و بزه و بزغاله شیر و ماهی تازه
هر چه خواهند ترتیب دهند اما میباید پی و عن
باشد و نان جو سیده و دوع کاهوی سکه گرفته و اشجو
با انار و امثال آن ترش نموده با لحم مد کوره ترتیب
دهند مناسب است و بوی اینها از این فواح و خرقه
و کدو و خیار و کالک با ما است کاهو تازه و چلادو

و باز رده تخم مرغ نیم است و چلا و اکثر میل نمایند
 و اگر خواهند که هیچی تناول نمایند و خیار
 و کالک و گاه و هند و انه و الوی زرد و انار شیرین
 هر چه خواهند بخورند و بالوده با کلاب و عرق مشک
 و عرق نیلوفر و قد سفید و تخم ریحان نوشند بسیار
 خوب است و مغز بادام تازه و خشک تازه و حلوائی
 لوزی میل کنند و همچنین حلوائی کرکین پی کر
 ترش و ساده که هیچی تناول نمایند تصور ندارد و اگر
 خواهند از انار میخوش و زرشک و تمهیدی اش
 و شله و افترده ترتیب دهند با چاشنی قد بعضی
 اوقات میتواند بود اگر تلخی در طبیعت و در سینه
 و حوالی آن از این نباشد همچین شربت فواکه و انار

بانان یا باطعام که هیچی بسیار مناسب است و ذکر کرده
 اب صاحبان دق طباشیر سفید یکل ارمی شسته
 بریزند خصوصاً اگر در طبیعت لطیف باشد بسیار ضرورت
 و تدبیر اشره و ادویه صاحبان تب دق چنین باید کرد
 که هر صبح شیره تخم خرفه ^{در شغال} شیره تخم خیار ^{در شغال} بازر و طوبانی
 شسته و شربت صندل ^{در شغال} و شربت نیلوفر ^{در شغال} و عرق نیلوفر
 بنوشند یا شیره تخم خرفه ^{در شغال} با مفتح ^{در شغال} نارد معتبر و عرق
 بید مشک و عرق بید و نیلوفر میل کنند و اگر ظرف
 عصر هم میل کنند بهتر است اما ملاحظه بسیار
 باید که تلخی در طبیعت ایشان بهم نرسد و اگر
 بهر سرد زود تدارک باید کرد و اگر خاطر از غلبه
 خلطی از اخلاط جمع باشد و معده قوی داشته

باشد و ضعف نباشد و لیس نباشد باشد
 شیر الّاغ بهترین و اهاست برای ایشان بشرط
 آنکه سبک و با احتیاط میل کنند چون شیر الّاغ
 لطیف است و زود فاسد میشود در معده
 و میباید الّاغ را علفهای مناسب داد مثل کاه
 و اسفناخ و خرّه و قصبیل و مانند آنها و در وقت
 دو شیدن الّاغ را بر مریض نزدیک میباید آورد
 و در ظرف پاکیزه مثل چینی و آبکینه باب کرم مکرر
 بشویند و ظرف دیگر را باب کرم پر کرده ظرف
 اول را در میان آب نهند و بدوشند و کرم کرم
 مریض تناول نمایند و اگر خاطی غالب باشد الّاغ
 ان خط بعنوان لطیفی که باعث ضعف مریض شود

بکنند بعد از آن شیر الّاغ میل کنند که منفعت
 عظیم میبخشد و همچنین خوردن سرطان نهري
 ماده نیز نفع بلیغ دارد خواه در اش میزند و خواه
 شیریه ان بکیرند و خواه قوص سازند و علا
 خرچک ماده است که هرگاه سوزن بر پشت او
 فرو برند رطوبتی مانند شیر از ان بیرون آید
 طریق استعمال ان چنانست که اطراف پستانند ازند
 و احشاء انرا بیرون آرند و باقی را با خاکستر انکود
 بشویند پس اگر در اقرص داخل میکنند در کوزه
 نهند و سرش را بکیرند و در تنور گذارند تا محرق
 شود کوفته بخته داخل نمایند و الاشیره انرا بکیرند
 و داخل اشود و آبکنند و اگر با ماء الشعیر بپزند

و گوشت مرغیچه و چند دانه هیل داخل کنند و طبع
 بسیاری کنند نفع بسیاری دارد و اگر حرارت زیاد
 باشد اقراص طایر کافوری و غیره کافوری
 و قرص مروارید و شربت میخ ^{ی میل} یا شیرها و لعابها
 میل نمایند و اگر ضعف غالب باشد دواء المسک ^{ی میل}
 سردی مشک معتبر و شربت نیلوفر و صندل
 رس و ساده که نسخ جمیع اینها در خاتمه انشاء الله
 مذکور میشود مگر آنچه معمول و متعارف باشد
 هر کدام را مناسب دانند میل نمایند **باب**
سیم در حیات عفن و اقسام آن و اسباب و علائق
 و معالجات مرایات اقسام و در آن چند فصل است
فصل اول در بیان اقسام مفردة و تبهایی خلطی و اسباب

و علائق و علاج تب صفراوی بیاید دانست
 که تبهایی که از اخلاط چهارگانه حاصل میشود که آن
 صفراست و خون و بلغم و سودا یا آنست که در
 اندرون رگهای بدن متعفن میشوند و از آنجا
 حرارت بدل می آید و تب میشود یا آنست که بیرون
 رگها در سایر تجمیعات بدن متعفن میشود و از آنجا
 حرارت بدل می آید و تب میشود **ا** که گویند که اخلاط
 اربعه در عروق هضم ثالث یافته از قوای عروق
 مترشح بخارج عروق میشوند پس چونست که حتمی که
 در خارج عروق از تعفن آنها که ترشح از داخل عروق
 کرده اند و هضم عروقی یافته حاصل میگردد منسوب
 باخلاط اربعه میدانند گویم مسلم نداریم که آنچه

زاید است از تعدیه بعضی از اعضا از اخلاط ثلثه
 منقلب از خاله خلطیه میشوند و همچنین خون نیز
 در جمیع جداول و عروق منقلب از خاله خلطیه شده
 بلکه آنچه در کار است منقلب بر طوایف ثانیه
 گردیده و آنچه زاید است گاه بسبب امور داخله
 و خارجه متعفن از داخل عروق یا خارج عروق در
 سایر تجاویف بدن می گردد و باعث امراض میشود
 هرگاه در اندرون رگها خلط متعفن شود از تب
 دائمی لازم میباشد بجهت آنکه چون ماده در اندرون
 رگهاست و در آنجا خلط بسیار همیشه می باشد
 اگر پاره تحلیل رود پاره باقی میماند که باعث باقی
 ماندن تب شود و بحسب اختلاف اخلاط در وقت

۳۸ و کثرت توبه آنچه تحلیل رفته عوض آن بهم میرسد
 و سبب اشتداد تب می گردد و از اینجا است
 که تب مفارقت نمیکند تا اینکه با کلثیه ماده این
 تحلیل رود یا با صلاح آید و این قسم را تب خلطی
 لازمی داخل عروق میگویند یعنی تبی که ماده اش
 در اندرون رگها متعفن میشود و هرگاه اخلاط
 در بیرون رگها متعفن شود مثل دماغ و معدّه و امعاء
 و ما ساریقا و جگر و سینه و غیر آن تب بطریق توبه
 می آید و دائمی نباشد بجهت آنکه هرگاه در تجویف خلطی
 جمع شود و متعفن شود تب بهم میرسد و چون تحلیل
 رفت بر طرف میشود و تب نمیشد تا اینکه باز در آن
 تجویف خلط جمع و این قسم تب را خلطی خارج عروق

می نامند و آن موضع را که خلط در آنجا متعفن میشود
 مستوفد عفونت میگویند یعنی جای برافروختن
 حرارت و عفونت و زمان جمع شدن خلط در مستوفد
 عفونت بحسب بسیاری و کمی است یعنی هر
 خلطی که در بدن بیشتر می باشد زودتر جمع میشود
 و هر خلطی که کمتر میباشد دیرتر و چون در بدن
 ببلغم نسبت بصفرا و سودا کرده بیشتر میباشد
 لهذا ماده آن زودتر جمع میشود و نوبه آن هر روز
 می باشد و چون صفرا کمتر از بلغم و بیشتر از
 سودا است و سهل الحصول تر است لهذا نوبه آن
 همه روز میباشد و بیکروز بیشتر باشد و بعد از آنها
 چون سودا کمتر از همه میباشد نوبه آن دوروز

در میان میباشد بجهت آنکه چون سودا بسیار گشت
 زودتر ازین جمع نمیتواند شد و چون خون در بدن
 پشت تراز جمع اخلاط است و در اندرون رگها
 میباشد بجهت همین بی که از آن بهرسد ذائمی
 میباشد و مفارقت نمیکند بطریق نایر اخلاط و چون
 معلوم شد که هر یک ازین اخلاط هم در پیرون رگها
 و هم در اندرون متعفن میشوند و اگر در اندرون
 عروق متعفن شود تب دایمی بهرسد و اگر در پیرون
 متعفن شود تب نوبه بهرسد معلوم میشود که از
 هر یک ازین اخلاط یک قسم تب ذائمی و یک قسم تب غیر
 ذائمی حاصل میشود بغير از خون که از آن تب غیر ذائمی
 چنانچه عرض شد بهر بهرسد اگر چه خارج عروق

میباشد اما بطریق نوبه که سایر اخلاط میباشد
 نمیشود پس ازین اخلاط چهارگانه چهار قسم تب
 داخل عروقی و چهار قسم خارج عروقی بهم میرسد
 که مجموع هشت قسم بوده باشد و اینها را اختیارات
 مقررده میگویند بجهت آنکه سایر اقسام تبهای
 خلطی از اینها مرکب میشوند و چون تب صفراوی
 نسبت باینها کرده کثیر الوقوع تر است ابتدا بدو
 آن میگویند مخفی نماید که علامت تب نوبه صفراوی
 که خارج عروق نیست و از اغیب دایره میماند آنست
 که بیکروز در میان میباشد و درین تب تلخی دهان
 و زردی چشم و زردی رنگ و در سرمه میباشد و تشنگی
 و التهاب و اضطراب و تشویش احوال و سوزش کف

دست و پا بسیار میباشد و حرارت تب شدت
 عظیم میدارد چنانکه اکثر اوقات مانع خواب و آرام
 میباشد و گاه باشد که بعد از میان برسد هرگاه
 تبی باین علامات ظاهر شود سبب آن صفراست
 خصوصاً اگر صاحب کوفت صفراوی مزاج بوده
 باشد و مزاج حکم کرم باشد و غذا اهلی که میخورد
 ناشد غذائی باشد که از آن صفرا تولید کند مثل پنبه
 و چیزهای گرم بسیار شور و شراب کهنه و امثال اینها
 و فصل فصلی باشد که در آن صفرا بهر سه فصل
 تابستان هرگاه این علامات با علامات که پیشتر ذکر
 شد جمع شوند جرم حاصل میشود که تب صفراویست
 و همچنین اگر در آن اوقات تب صفراوی مردم را

عارض میشود باشد صفراوی بودن تب جرم میشود
 و یکی دیگر از علامات تب صفراوی آنست که زمان
 تب صفراوی خالص زیاده از ده ساعت و کمتر
 از چهار ساعت نباشد و از هفت نوبه تجاوز نمیکند
 و اگر تدبیر بصواب نمایند بطول نمیکشد بلکه
 زیاده از ده و از ده ساعت تب بماند و بطول کشد
 معلوم میشود که آن تب غلب غیر خالصه است
 که ماده آن صفراء غلیظست که مختلط شده با بلغم
 بطریق امتزاج که هر دو ماده بمنزله ماده واحده
 شده باشند و باین قید غلب غیر خالصه از شطر
 الغلب که بعد ازین انشاء الله تعالی مذکور میشود
 متمیز میگردد بجهت ماده شطر الغلب صفرا و بلغمیست

که از هم متمیزند و غیر متمیز و هر کدام را نوبت نیست
 جداگونه و علامت غیر خالص آنست که زمان آن از
 و شش نوبه بطول کشد و باشد که بیست و چهار
 ساعت یا سی ساعت کشد و زمان قیصرت چهل و
 ساعت و گاه بود که شش نوبه یا آن بود فی الجمله نه
 اوقات نوبه از انظار میست و نه نزدیک آن بطریق
 تناسب است و نه عدد نوبات آن معلوم لیکن البته
 زیاده از هفت نوبتست جالیئوس میگوید جوانی را
 دیدم که شش ماه غلب غیر خالصه داشت و بصر این تب
 نیز دیرتر از خالصه است و عرق کمتر از آن و حرارت
 این ارمیده تر و ساکن تر از حرارت خالصه است و پی
 لذع و حدت و صاحب این تب زود لاغر و سینه اش

کذاخته نمیشود و سرش سنگین و بولش غلیظ و رنگین
 و نبض اول نوبه ضعیف و صغیر و متفاوت است
 و آخر مختلف و در عظم و قوت کمتر از نبض خالصه است
 آنجا قانون علاج غیب خالصه اینست که اگر
 صاحب کوفت جوان و قوی و فراغت کن بوده باشد
 و نبض مستعد فصد باشد و مده پنهان باشد که فصد
 نکرده باشد اول فصد کند از رگ بدن و بقدری
 که احتیاج است از خون کوه کنند و در وقت
 فصد کردن الوعی بخار از در دهان نگاه دارند و آب
 انرا فرو برند فایده اش آنست که منع از ضیاب صفرا
 میکند برغم مده در اشتیاق فصد چه اگر چنین
 نکنند صفرا شوران در آمده بغم معده میریزد و سبب

۳۲
 میشود و اگر دانند که صفرا بسیار زیادتی دارد
 اول اسهال صفرا قهوه‌ری نمایند بعد از آن فصد
 کنند و اگر بال کلیه صاحب کوفت
 مستعد فصد نباشد فصد احتیاج نیست دوا
 باید داد و در چهار پنج روز اول این کوفت
 لعاب همدانه بر قطونا شیر ^{رومعال} تخم خیار ^{رومعال}
 شیر ^{رومعال} مغز تخم کدو ^{رومعال} شیر ^{رومعال} مغز تخم هندوانه ^{رومعال}
 شیر ^{رومعال} تخم کاسنی ^{رومعال} آب عنب ^{رومعال} سیستان ^{رومعال}
 جمیع اینهارا همیشه لازم نیست دادن بلکه در
 دوسه روز اول لعابها را با یکدیگر یاد و نا از این
 شیر فایده دهند و اگر تخم همین تب بر طرف شود
 احتیاج بسایر اینها نیست و اگر بر طرف نشود اخر

انهارا هم باید داد که وز یاد اینها از کمی و زیادتی
 تب میشود اگر تب بسیار گرم باشد وزن ادویه
 بیشتر و قدری را قوی تر باید کرد و اگر تب بسیار
 گرم نبوده وزن ادویه کمتر میباشد باشد و رقی
 که حقیر برای دواها نوشته خواه در اینجا خواه
 در غیر اینجا قدر اعتدال است ازین پیشتر و کمتر
 میتوان کرد هرگاه چهار پنج روز اینها داده شد
 و نوبه مفارقت نکرد مُهل صفر میباشد داد با ^{منجی}
 و آنچه مناسب این وقت است مثل اینهاست بنفشه
 حب الثعلب کل بلور عناب سیتان تخخار
 تخم کاسنی مغز تخم کدو شیرخشت ترنجبین
 تمر هندی الموی بخارا در شک فلوس خیارشیر
^{در حد} ^{در حد} ^{در حد}

پوست هلیله زرد پوست هلیله کابی
 اصل التوس پوست بچ کاسنی ^{در حد} مجموع اینها را
 یا بعضی از اینها را بجوشانند و بدهند و بقدر
 آنچه محتاجند بدهند اگر همه را باید داد همه را
 بدهند و اگر بعضی را باید داد بعضی را بدهند
 اگر یک مُهل کافی نیست مکرر بدهند تا نوبه
 مفارقت کند اما میباید که در روز نوبه مُهل
 ندهند بلکه همان لغاها و شیرها بدهند
 و آب برک کاسنی تازه در روز غیر مُهل بسیار
 مناسب است و در روز غیر نوبه مُهل بدهند
 و اگر طبیعت خوب عمل نمیکرده باشد وزن مُکینات
 و مسهلات مثل فلوس خیارشیر و شیرخشت

و ترجیح و هلیجات را پیشتر کنند و اگر طبیعت بر
 خلاف این بوده باشد کمتر و فلووس خیارش بر باعث
 اضطراب میشود تا مطلب بسایرد و اها حاصل
 میشود باشد انرا اندهند بهتر است و اگر باخمی
 سرفه باشد هلیجات و تخم کاسنی و پوست تخم کلین
 و ترهندی مناسب نیست بلکه تخم خطمی باری
 اضافه دواهای سابق نمایند و هلیجات نیز ناضور
 نشود ادن لازم نیست و اگر گاهی خواهند که بترید
 کنند و ان لعابها و شیرها را نخواهند بدهند
 آب چ کاسنی تازه یا آب برک ان یا آب گد و بطریق
 معول بسیار مناسب است و همچنین اگر خواهند
 سهل ضعیف بدهند شیر خشک و ترجیح بر

ترهندی را از هر کدام ده پانزده مثقال یا آب برک
 کاسنی تازه و امثال ان که مذکور شد بدهند
 و اگر احتیاج باشد قوص طباشیر کافوری
 یا قوص طباشیر ملین یا این لعابها و شیرها میتوان
 داد و نسخه قوصها در خاتمه عرض میشود و دادن
 کافور در صورتیست که حرارت مفرط باشد
 اما در اوایل و پیش از سهل البسته قوص کافور دهند
 که باعث خامی ماده میشود مگر اینکه دانند که
 ماده بسیار کست و در کمال حدت و به دادن
 قوص کافور ساکن میشوند درین حال میتوان
 داد اما این نادر میباشد اما وقتی که ماده کوفت را
 بدوای سهل دفع کرده باشند و بقیه حرارت

از نبض و قاروره معلوم شود وقت دادن اقراص است
 اناغذای این کوفت در اوایل برنج آب و ماش برنج
 و اش جواست انقدر که قوت و فاسکند باین کفنا
 نمایند اکثر اوقات است که نازد و از دم و بیز دم
 کوفت نشود بغیر از اینها غذای دیگر داده نمیشود
 بعد از آن اش خرو سجه و شله ان میتوان داد و اگر
 چنانچه جرم دانند که ماده کوفت صفرای خالص است
 یا قمر هندی و زرشک ترش هم میتوان کرد و پرمین
 نازد و از دم فرمودن در صورتیست که مزه
 توانا و قوی بوده باشد و اگر اتفاقاً ضعیف
 المزاج بوده باشد پیش از نازد و از دم لا علاج حیوانی
 داده میشود و گاه هست که چهار نعلت و فراغت

۴۵
 خورده است و پرمین بسیار بر او بسیار شاق است
 و دشوار و ماده کوفت سهل است درین صورت
 هم حیوانی زود ترک داده میشود اما ناممکن است
 احتیاط است که داده نشود نازد و از دم شود
 و گاه باشد که پیش ازین هم پرمین باید و اگر
 حرارت و التهاب بسیار بوده باشد آب هندو^{نه}
 و مغز خیار تازه و گاه میتوان داد و گاه باشد
 که آثار هم توان داد اگر باین تدبیر سلوک
 شود بعایت الله تعالی مرض بزودی زایل میشود
 بجهت آنکه اکثر اینست که تب صفراوی خالص
 در نوبه چهارم بر طرف میشود و پیش از هفت نوبه
 که چهارده روز باشد نمیباشد و علاج غیب^{لص} غیظ

و تغییر و اختلاف در علاج بمقدار از زیادتی
 تبست از دوازده ساعت که اگر نوبه قریب
 دوازده ساعت باشد علاجش قریب بحالیه است
 و هر چند از دوازده ساعت زیاده میشود علاج
 بهمان نسبت مختلف میگردد و قانون علاجش
 اینست که اهتمام در استفرغ خاطر بیشتر
 کنند و در تیرید زیاده مبالغه نمایند و در اوایل
 آب برف کاسنی تازه با آب غلب الثعلب
 کلاب مناسب است و اگر حرارت غالب
 نداشته باشد کلقنداقی نیز اضافه نمایند
 و در لعابها و شیرها آب غلب الثعلب اضافه
 نمایند و در مسهلات و ملینات داخل نمودن

ربوند چینی و کل سرج کمال مناسب دارد
 و همچنین هلیجات خصوصاً هلیله کالی و
 کلقنداقی و فلوئس و روغن بادام و گاهی
 ضرور میشود بادیان اینسون رومی و تخم شوش
 بجهت تقطیع اخلاط غلیظه و تهیج سد اینها را نیز
 داخل نمایند و حقه درین تب حلیل القع
 در روز غیر نوبه باین نسخه عمل نمایند بنفشه
 کل پیلو فر غلب الثعلب غاب سیتان
 تخم خیار تخم کاسنی شیرخشت قرنجیر
 فلوئس خیارشیر قرطمقش جومقش بادیان
 تخم خطمی خناری کل خطمی اصل الشور
 پوست تخم کاسنی جوشانیده صاف نموده باروغن بادام

حقه نمایند پیش از عمل کردن بدو سه ساعت
 غذا میل کنند آنکه حقه نمایند و اگر مدت
 از او بطول کشد قیص کل با آب برك کاسنی تازه
 در ایام استراحت میل نمایند و همچنین آب برك
 کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و کلقد اقلابی
 و سکنجین ساده یا شیر تخم کاسنی و سکنجین پخته
 و کلقد اقلابی و گاه باشد که اقراص زرشک
 صغیر و بزرگ نیز ضرر شود و در تسخین مبالغه
 بسیار ننمایند بلکه اگر دانند که حرارت غالب است
 اقراص کافور بدهند در آب برك کاسنی و آب
 عنب الثعلب و در اواخر کوفت مغیر مثل کونکار
 و حب نرله و سعیدی بعضی اوقات منفعت

می بخشد اما تب صفراوی دایمی که از اعصاب لازمه
 و بعضی محرقة نیز میخوانند هرگاه مستوقد غفوت
 قیص معده و حوالی قلب باشد خواه از صفراوی
 خالص یا از صفراوی غیر خالص باشد علاماتش
 بعینه علامات غب دایره است و تفاوتی که
 اینست که همان علامات در اینجا شدید تر و تب
 گرمتر میباشد و زبان خشک میشود بلکه گاهی از
 زیادتی حرارت سیاه میشود و میسوزد و قریب
 دیگر اینست که در غیر دایمی یکر و تب میباشد
 و بقرق بر طرف میشود و یکر و مطلقا نمیشد
 و در بر همیشه تب شدید و التهاب و اضطراب
 بسیار میباشد بلکه هر یک روز در میان اندک استند

اشتهاد و زیادتی هم در تب بهم می رسد و باز باید
عرق از اشتداد و زیادتی زایل می شود و تتمه
باقی نماید و گاه هست اشتداد نیز قدر معتد به
می باشد و هذیان و اختلاط ذهن نیز بان می باشد
و اگر ماده کوفت صفراء غیر خالص باشد این
اعراض ضعیف می باشد و قانون معالجه این نیز
بسیه قانون معالجه است و مغایرتی که هست
اینست که تبرید و ترطیب و پرهنیز پیشتر از آنچه
در آن میفرموده اند درین می باید بعل آورد بجهت
آنکه در تب دائمی خطر پیشتر می باشد و اکثر است
که تا روز هشتم نشود سهل می باید داد بلکه
همان لعابها و شیرها اکتفا می باید کرد و آب برك

کاستی تازه درین وقت بسیار مناسب است دارد
و غذا اش جو می باید داد با اسفناخ و کشنیز تازه
و کدوی تازه اگر بهر رسد و روز هشتم سهل
باید داد و گاه هست که بسبب قبض بودن طبیعت
و زیادتی حرارت پیش از هشتم ملین دادن ضروری
میشود و این موقوف بحس است و در آخرهای
کوفت کافور تنها و قرص کافور از واجبات است
هندوانه تخم خیار تازه و گاه هو و امثال اینها
درین تب بخاطر جمع می باید داد و آب هندوانه
بسیار نافع است مجلا درین قسم نهایه مبالغه
در تبرید و سایر تدبیرها که عرض شد بخام می باید
آورد و هیچ قسم تبی اینقدر محتاج تبرید و ترطیب

نیست که این تب و گاه هست که احتیاج
 بلخه میشود هرگاه ماده دماغی شده باشد
 که از صندل سرخ و سفید و گل ارمنی با آب کشیده
 و گاهی تازه و آب سیب و قطره سرکه سامان
 داده باشند و همچنین مالیدن اینها بر کف
 دست و پا و بر حوالی دل گاهی بلکه ضرور میشود
 و اگر حرارت مفرط باشد اکثر این تدبیرات را
 بعمل باید آورد که نافع است انشاء الله تعالی
 و در شبهای بخران یا شویه با آب گرم و گل خطمی
 و آرد جو و بریزید و عمل باید آورد چنانکه یا شویه
 جذب مواد از اخالی بدن با سافل می نماید و با
 عرق میشود مگر آنکه دانند که بخران بر غاف و امثال

۴۹
 ان میشود از سایر علامات **فصل در بیان**
تب دموی بر لوح عرض می نگارد که تب دموی
 داخل عروق و دایمی میباشد و از احی مطبقة
 میباشد علاماتش سرخی رنگ است و سرخی
 چشم و پری رگهای بدن و برافروختگی بشرة
 و متبلی و عظیم بودن نبض و شیرین حرکی دهن
 و قلق و اضطراب و تشویش احوال و بی ثباتی امات
 بر تبه که در تب صفراوی میباشد که میانه تب
 دایمی و تب دمویست اینست که در تشویش احوال
 و سوزش کف دست و پا و بعضی علامات دیگر
 اگر چه شبیه است به تب صفراوی اما بان شد
 نمیشد و این تب اندکی ملایم تر از تب میباشد

و فوق دیگر است که تب دائمی صفراوی هرگز
در میان چنانچه مذکور شد اشتداد میدهد
و این تب آن اشتداد را نمیدارد و از جمله علامات
تب دموی است که غالباً درین تب درد کمری
میباشد اگر صاحب کوفت جوان و مزاج ^{مصلح}
دموی بوده باشد و شراب و کباب بسیار نخورده
باشد و فصل فصلی باشد که در خون بسیار برسد
مثل بهار درینوقت جرم حاصل شود که تب دمویست
اما قانون علاجش اینست که ابتدا قصد کنند و خون
بسیار بکینند از رک بدن و اکثر آنست که یک
صد کافیهست اگر صاحب کوفت جوان و قوی
المزاج بوده باشد و قصد و سه قصدگاه هست

ضرور میشود اما فاصله میان قصد ها قرار مییابد
داد تا ضعف بهم نرسد و او را و ایل این کوفت
همان لغابها و شیرهاست که در تب صفراوی
مذکور شد با صافه ^{در شقال} خاکی و همچنین
اب برک کاسنی تازه و آب کدو آب پوست
پنج کاسنی درین تب کمال مناسبت دارد و اگر
مخض این تدبیرات تب زایل نشد معلوم میشود
که خلط دیگر را هم دخلی درین هست درین
صورت احتیاج ملین میشود و ملینی که مناسب
این خالست همان ملینا نیست که در تب صفراوی
مذکور شد و قرض کافور و قرض طباشیر و سایر
انچه در تب صفراوی مذکور شد درین تب

نیز کمال مناسبت دارد در همان اوقات که
انجا داده میشود اینجا نیز اوقات بد دهند و غذا
درین تب بعینه همان غذاها بیست که در تب
صغراوی مذکور شد همان طریق در اینجا
بعل جی آرند در اینجا نیز بعل آرند زیاده و نقصان
و یک قسم تب دیگر دموی جی باشد که خون
متعفن نمیشود بلکه بخوشی آنکه متعفن شود
و از آن حرارتی بدل جی آید و باعث تب میشود
و سبب آن سده ایست که از کثرت خون موجب
احتقان حرارت غریزی و اشتغال ناری گشته
و شاید که اسباب تب یومی از اشتداد بمرتبه
رسد که از تخنیر روح تجاوز کرده موجب غلیان

باید

خون و مورت سونوخص شود بر لوج عرض منکار دله
اسباب هرگاه از حد تجاوز نمایند موجب تعفن
خون و سبب جی مطبقه میکردند و علامت آن
سرخ چشم است و رو و پر شدن و بر آمدن رگهای
وریدی و تمدد و ثقل و کسل بدن و عظم و استلای
نخ و سایر علامات غلبه خون و درین تب نیز
ناقض و تشعیر بسیار شد و علاجش همان علاج جی
مطبقه است اما اینکه درین قسم تب احتیاج عملی
نمیشود و محض فصد کامل و برهیر و دادن لغایها
و شیرها تب مفارقت تمام میکند و بسیار سده
که محض این تنها بر عرق امده و تب بر طرف شده
و قرص کافور و قرص طباشیر ملین درین قسم بسیار

بسیار مناسب است اما تب دموی خارج عروق
 است که بعد از بهر رسیدن ورمهای دموی
 بهم میرسد مثل دملهای خونی و ورمهای اندکی
 که در وقت ریختن خون بان اعضا گاه هست که اندک
 قشر به بهم میرسد و تب می آید اگر این اعتبار
 این را قویه نام نهند میتوانند بود و ازین قسم
 تب است ذات الحجاب دموی که ورم پهلویست
 و سرشام دموی که ورم دماغ است و درین قسم
 تبها گشت که تب مفارقت کند بلکه همیشه تب
 میباشد و در وقت ریختن خون بان اعضا که ورم
 دارد اندک قشر به بهم میرسد و تب زیاد میشود
 لیکن کلام در معالجه این قسم اعراض مناسب این مقام

۵۳ نیست بلکه اولی آنست که معالجه هر يك از این
 اعراض در ابوابی که در آن ذکر امراض از اعضا
 مذکور میشود مذکور شود و سایر اطباء نیز چنین
 کرده اند **فصل فی تب بلغمی** بر لوح عرض میکنم
 که تب بلغمی نیز چنانکه مذکور شد غیر از این
 و خارج عروقی میباشد و از احی مواطبه میکنند
 حمة مواطبت آن هر روز و اکثر اوقات علا
 این تب است که ابتدا پیاپی بدن و لرزیدن نیست
 نمیشود و تب و التهاب بر و دی حاصل نمیشود
 چنانکه در تب صفراوی میشود بلکه گرمی بدن
 و تب تند در مجزیم میرسد اما طاهر و لرز و سرما
 قولیت و اکثر آنست که ملاحظه گرم میشود و باز

اینجا همد و این معنی مکرر واقع میشود تا اینکه بدن
 گرم شود و تب بهرسد و بعد از آنکه بهررسید
 شدت و گرمی تب نه بمرتبه تب صفراوی و تب
 دمویست و تشنگی و اضطراب کمتر و علامت
 دیگر آنست که اکثر نوبه در حوالی شام
 و شبها میباشند و کمست که در اوایل روز وقت
 گرمی روز نوبه بیاید و علامت دیگر آنست
 که درین تب عرق بسیار نمی آید خصوصاً در اوایل
 کوشت و اگر عرق هم بیاید اندکی می باشد و چسبند
 و کویج می باشد و هرگز درین تب بدن از تب
 پاک نمیشود بلکه اکثر آنست که در شبان روزی
 چهار پنج ساعت تخفیفی می یابد و باز بغوانی که

ذکر شد از رزجی آید و عود میکند غرض که در
 بیست و چهار ساعت شبان روز چهار پنج ساعته
 تخفیفی می یابد و باقی ساعات اشتداد میدارد
 تا اینکه عرق سهلی بیاید و تخفیف بیاید و اگر تا این
 علامات صاحب کوشت بلغی مزاج بوده باشد
 و بسیار خوار و فصل فصل زمستان باشد جزم
 حاصل میشود که تب بلغی است و اگر در آنوقت
 مردم را تب بلغی غرض میشده باشد بلغی بود تب
 یقین میشود و یکی دیگر از علامات این تب آنست
 که اکثر یا این ضعف معده می باشد دیگر آنکه
 صورت و پشت چشمها تیره می آید و وقت اشتها
 طعام و انتفاخ بدن و قی بلغی و گاه اختلاف بلغم

و رطوبت و بزای دهان میباشد و بول کاه رقیق
 و صافی و سفید و گاه رنگین و غلیظ و رنگ مرهیز در
 سبزی باشد بفسیدی ^{باید} چنانچه رنگ از سبزی
 و این تب بسیار دیر میکشد چنانکه ممکن است
 که یکسال امتداد یابد خصوصاً اگر تقصیری هم
 در علاج ناپرهیز واقع شود علاوه علیت میشود
 اما طریق علاج این تب خالی از اشکالی نیست
 بجهت آنکه برای حرارت تب لابد تبریدی باید
 با ترطیب و این هردو باعث زیادتى بلفم میشود
 و اگر تبرید و ترطیب نکنند حرارت اشتداد می یابد
 باری می باید اولاً چند روز آب غلب الثعلب
 و شیر تخم کاسنی ^{باید} و آب غناب ^{باید} بدهند بعد از آن

شیره تخم کاسنی ^{باید} و آب غلب الثعلب ^{باید} و کلقند
 اقلای ^{باید} و بعد از آن سکچین ساده ^{باید} و شیر تخم کاسنی
 کلقند اقلای ^{باید} دوسه روز میل نمایند و پیش از وقت
 نوبه سکچین ساده یا آب گرم بدهند و قی بفرمایند
 و چند روز متوالی چنین کنند بعد از آن منجی
 باین نسخه بدهند بنفشه کل کا و زبان کیدانی
 بادرنجویه غلب الثعلب کل نیلوفر غناب
 پستان تخم کاسنی ^{باید} بادیان انیسون ^{باید}
 تخم کثوث تخم شیت ^{باید} رانجواه ^{باید} کلقند اقلای
 ترنجبین ^{باید} روشک بیدانه ^{باید} مویز مقفی ^{باید} پوست کاسنی
 پوست چنادیان ^{باید} پوست کبر ^{باید} بعضی این
 دواها را یا همه را بجوشانند و بدهند دوسه روز

این منج را بدهند بعد از آن این دواها را اضافه
 اجزاء سابق نموده بدهند ^{توید سفید پوست}
 هلیله کابی ^{سعال} قلو س خیار شنبدر دوسه روز این ^{بقتل بیم}
 بدهند اگر بحض همین طبیعت عمل خوبی بکند
 باشد یکروز یا دو روز استراحت نمایند و همان
 شربت را که چند روز اول میل میکردند میل نمایند
 بعد از آن یکروز منج را بدهند و بعد از آن ^{سعال}
 اضافه نمایند با غار یقون سفید و بدهند تا کوفت
 برطرف شود و هر چند روز تقویت خم معده نمایند
 بکافور اقنابی و ^{سعال} مختطکی و اگر قوه تاب داشته
 باشد و طبیعت نرم نباشد و بحض ^{سعال} تدایر سابق
 تب برطرف نشود چند روز وقت خواب دوا ^{سعال} اللز

۵۵ بدهند با آب گرم و شعله آن در خاتمه مذکور میشود
 انشاء الله تعالی این تدبیرات مکرر بعمل میاید
 آورد تا مطلب حاصل شود و اگر بلغمی غالب
 بوده باشد و باینها کوفت زایل نشود معجون ^{سعال} مهمل
 بلغم که در خاتمه ذکر آن میشود بدهند و روزی
 که در انجام مذکور شده است امتنا بشرط آنکه
 اول منج مذکور را بدهند بعد از آن معجون را
 بدهند و این تدبیر را مکرر بعمل آرند تا مطلب
 بعایت الهی حاصل شود امتنا مهملات را پی هم
 نباید داد بلکه هر چند روز که مهمل میل فرمایند
 یکدور و استراحت نمایند باز شروع در دادن
 مهمل کنند و درین عرض گاهی یکجین ساده

و آب تر ب یاسکچین باطبخ پی خرره قی کنند
 و اگر بعضی اوقات سگچین بر روی یازد یا معتدل
 الحارده یا کثیر الحارده بحسب غلظت و رقت
 و برودت ماده میل نمایند هشت نه روز کمال
 انفعالی یابند و در اواخر قرض ریشک ^{بناشد}
 و همچنین قرض کل هر کدام حاضر باشد باب
 غلبه ^{بناشد} یا ناشیره ^{بناشد} کاسنی و کلاب چند
 روز متعاقب میل نمایند نفع کلی پی بخشد و همچنین
 ادرار بعد رات قوی و تحلل کُسنکی درین تب از
 اکثر معالجات افضل است و اگر حرارت قوی
 باشد وضعف غالب شربت بنفشه و شربت نیلوف
 و شربت کاوزبان ساده مجوز است و شربت دیباز

جلیل النفع است بجملاً باید دانست که این کوفت
 اگر قوی بوده باشد گاه هست که بخص اینها
 هم بر طرف نمیشود و سایر تدابیر و معالجات بسیار
 بسیار بکار میباید برد تا تب بر طرف شود و در آخر
 کوفت برش کهنه و حب لؤلؤ و مشرود بطوس
 و تریاق غاروق مناسب است و موافق با اشربه
 مناسبه باید داد قم معده را اکثر اوقات بروغن
 گل سرخ و روغن مصطکی چرب نمایند اما غذای
 صاحبان این کوفت در اوایل ماش برنج و برنج اب
 ناشیره با دام شیرین است اما چون این کوفت
 دور و دراز می کشد برای حفظ قوت حیوانی
 زود تر میتوان داد و اش مرغ جوان و شله مرغ

و جلاد و برفلیه بگوشت باادویه حاره مناسب است
 بلکه اگر معلوم شود که کوفت بطول خواهد کشید
 طعامهای لطیف بگوشت بزه میتوان داد دیگر
 گوشت کبک و طیخ و تدر و بسیار مناسب است
 و از میوهها آنرا شیرین دانه کرده و در آن کلاب
 و عرق بید مشک ریخته باشند مناسب است
 و شربت فواکه شیرین و رب به و مرثای به شیرین
 و امیده پرورده و ملیله پرورده قصور ندارد گاهی
 تناول نمایند و اگر رغبت بسیار بنان داشته
 باشند در خمیر نانی که اردان بسیار میده نباشد
 زنیان و بادیان و مصطکی داخل نمایند و خمیر نایه
 از او پیشترک داخل کنند و خوب به بزند گاهی

قدري از آنرا با اشربه مذکوره میل نمایند بد نیست
 و اگر طبیعت پلنی داشته باشد که قند افتابی
 یا امیده پرورده یا مصطکی چند يوم متعاقب میل
 کنند و پوش جان نیز مناسب است از جمله
^{بقال و نقل} چیزهایی که درین کوفت بسیار بسیار مستر است
 آب بسیار سرد است خواه با یخ سرد شده باشد
 و خواه با غیر آن البته از آن احتیاط نمایند که با
 طول ایام مرض میشود اثبات دائمی بلغمی که از
 حلقه میگویند یعنی تب چسبند چون بسیار
 بطول میکشد این نام نهاده اند علامتش همین
 علامتست یعنی و تفاوتی که هست اینست
 که در صورت هرگز تب تخفیف نمی آید و همیشه

میباشد و لرزیدن و چاهیدن میباشد مکرر
 بسیار که و علاج این بعینه علاج است و تفاوت
 که هست اینست که در صورت سهل پیشتر
 میباشد داد و مبالغه و دقت در علاج پیش از پیش
 میباشد کرد آنگاه زباب استعمال مسخات و ماطما
 پردلیری نمیتوان کرد چنانکه در مواظبه باید که
 استعمال آنهاست در پی و بتائی میباشد کرد چه
 که باعتبار چسبیدن ماده بلغنی تعفن خارج از
 غریبی و حرارت مسخات خارجیه باعضاء اصلیه
 و طول کشیدن از ازار باعث این شود که حرارت
 درین اعضاء اصلیه نیز به مر سیده میگردند
 دقتی شود خصوصاً هرگاه مزاج اصلی و دل ضعیف

باشد و اگر دماغ نیز ضعیف باشد بسبب
 تلطیف مواد بسیار متوجه دماغ شده موجب
 لیتر غش شود بعضی اوقات و قش غاف ^{معال} یا قش
 افستین یا قش کل یا قش زرشک بارد یا صغیر ^{معال}
 باطیخ غب الثعلب پوست پیچ کاسنی پوست ^{معال}
 پیچ بادیان پوست پیچ کبر اصل السنوس کلقتند ^{معال}
 اقنابی کل کاوزبان حلفوده بوشند اذ رار بول ^{معال}
 و تلطیف خلط می نماید اکثر اوقات یکجمله ^{معال}
 یا شیرین کاسنی کلقتند اقنابی بوشند جهت ^{معال}
 تقویت کاهی در او آخر و بعد از تقویه کامل حجت ^{معال}
 و حب سلطانی و بعد از و برش کهنه هر کدام ^{معال}
 حاضر باشد نفع بسیار می بخشد و همچنین شراب کاوزبان ^{معال}

محتاج به بیان علامات باشد اما هرگاه ثابت دیگر
مَرَكَب شود مُشْتَبِه میتواند شد بنابرین بیان
علامات کردن لازم است که در آن وقت اِشْتِیاب
نماند علامت اول این تب است که ابتدا قُفَر پَرِه
میکند و بعد از آن لَرز بسیار بسیار شدید میآورد
بجیستی که از شدت لَرز گاه باشد که دندانها تیر
هم خورد و درد اعضا شدیدی هم میباشد
چنانکه گمان میکنند که استخوانهایش کوفته میشود
و درد میکند بجلال شدت لَرز و آزاری که درین
میباشد در هیچ قسم نوبه نمیباشد و از جمله علامات
این نوبه است در نوبتهای دیگر بآن مرتبه نمیآید
صفر بنض وضعف است که در ابتداء آمدن نوبه

بسیار بسیار بنض ضعیف و صغیر میباشد و این تب
کمتر از تب بلغمی ملایمتر از تب صفراوی میباشد
و تشنگی و التهاب اگر چه میباشد اما بآن مرتبه
که در تب صفراوی میباشد نمیباشد و گست که
اول بار تب ربع بهرسد بلکه اکثر است که تنهایی
دیگر که بطول میکشد مُخَر باین میشود و هرگاه
با علامات مذکوره اتفاق افتد که فصل فصل پاییز
و صاحب کُوفت سوداوی مزاج بوده باشد شخص
میشود که ماده تب سودا است و همچنین هرگاه
در آن اوقات تب ربع مردم را بسیار غرض میشد
باشد این معنی مشخص تر میشود و اگر قبل از بهار
رسیدن کُوفت غذاهای مؤلّد سودا بخورد است

مثل باد فحان و گوشت قدید و شراب کهنه و امثال
 ان این معنی نیز مؤید سودا ویت کوفت میشود و
 این رعایت را در تشخیص جمیع امراض میباید فرمود
 یعنی ملاحظه میباید فرمود که قبل از بهر رسیدن
 کوفت از چه مقوله غذا میخورد اگر غذائی که مولد
 صفر است میخورد است کوفت صفر اویست
 و اگر مولد سودا میخورد کوفت سودا اویست
 و همچنین سایر اخلاط باعتبار اخلاط اربعه
 این کوفت چهار است سودا طبعی که متغیر با محرق
 شود و سودا دموی که حادث از اختراق خون
 باشد و همچنین بلفج و صفر اوی و علامت هر
 خاچی از ابواب گذشته معلومست و از علامات

یکی است که ربع صفر اوی را نوبه کوتاه تر است
 و بلفج را از تر و علی هذا القیاس و بعضی گفته اند
 آذوار ربع خالص غالباً چهل و نه دور است
 و صاحب ربع مطلقاً از چهار پهای سوداوی چون
 سرع سوداوی و مایل یولیا و امثال ان اینست
 اما قانون علاجش اینست که در روز نوبه هیچ
 نخورند و اگر توانستند آب سرد میل نکنند
 و اگر ربع خرفی باشد یعنی در پاییز بهر سیده
 باشد عبت بمعالجه مشغول نشوند و قصد ربع بیمار
 ندهند اما دست از اصلاح غذا و بعضی تدابیر
 نباید داشت مثل اینکه ملاحظه کنند از غذاها
 غلیظ میخور مولد سودا و از اکتار محوصات خصوصاً

بی چاشنی شیرینهای دوشابی و عسل و خرما
و کشت و سیر و باد نجان و ماهی شور و امثال آن
و تا تواند غم و همه بخورند و اندیشه و فکر
دور و دراز نکنند و همیشه خود را خوشحال
و مشغول باموری که در آن تعب بسیار نباید
کشید دارند و عذایا مرطب معتدل الحار و
میل کنند و قدری سرشته ضروری بعنوانی
نمایند که باعث ترطب و حراره معتدلی باشد
و همیشه ریاضه معتدلی میکشید باشند
و اکثر روزها کلقنداقی با سکنجین ساده
یا هلیله پرورده با سکنجین ساده میل نمایند
و گاهی شیر و تخم کاسنی ^{سعال} سکنجین ساده ^{سعال} کلقنداق ^{سعال}

بنوشند و بعضی اوقات عنب الثعلب ^{سعال} کل کوز ^{سعال} با
بادرنجوبه ^{سعال} کلقنداقی ^{سعال} بادیان ^{سعال} تخم کاسنی ^{سعال}
تخم خیار اصل التوس ^{سعال} عنب ^{سعال} سیستان ^{سعال}
جوشانیده صاف نموده بنوشند دوسه روز که
میل نمایند و قدری رنجی در اخلاط بهم رسد یک
دوشب وقت خواب اطریفل صغیر یا زه فقرا ^{سعال}
حب نموده فرو برند عذایا درین دوسه روز بخورند
میل نمایند و بعضی اوقات دور و زمینی
کلقنداق ^{سعال} باب عنب الثعلب ^{سعال} کل کوز ^{سعال}
میل نمایند و سکنجین بزوری ^{سعال} معتدل الحار و
با کلقنداقی نیز مناسب است هشت نه
روز اگر مداومت نمایند و باین قسم مداوم

مشغول باشند و پرهیز را بر خود بسیار تنگ
 نگیرند و همه چیز میل کنند حتی انکور و خربزه
 و طعام روغن دار تا سردی هوا شکسته شود
 و پانزده روز بوز و سلطانانی مانده انگاه مشغول
 معالجه خود شوند بجد و جهد تمام اگر ربع دومی
 باشد اولافصد باسلیق نمایند و آن قدر خون
 بکشند که ضرور باشد و اگر علامات غلبه
 خون ظاهر باشد بعد از چند روز رگ اسیر
 دست چپ بزنند و بقدر ضرورت خون بکشند
 و بعد از آنکه از فصد فارغ شوند در روزهای
 غیر نوبه کل کاوزیان ^{عنب الثعلب} ^{سعال} ^{سعال} ^{سعال} عتاب
 سیستان ^{سعال} ^{سعال} ^{سعال} ^{سعال} تخم کاسنی ^{سعال} ^{سعال} ^{سعال} ^{سعال} کلقتند ^{سعال} ^{سعال} ^{سعال} ^{سعال} اقبانی

اصل التوس جوشانیده صاف نموده بنوشند
 و بعضی اوقات همین کلقتند ^{سعال} ^{سعال} ^{سعال} ^{سعال} اقبانی ^{سعال} ^{سعال} ^{سعال} ^{سعال} باسکچین
 ساده یا بزوری و شیر تخم کاسنی میل نمایند
 و در روزهای نوبه همیشه پیش از آمدن
 نوبه قی میکرده باشند با آب گرم و سکچین ساده
 یا بزوری و اگر باسکچین و آب گرم اسان قی
 نمیکرده باشند چقند و خردل را بجوشانند
 و اندک نمک داخل نموده از آب آن بدهند
 قی اسان ترجیحی آید و اگر از این هم قوی تر خوا
 هند با چقند و خردل ترب اضافه نموده بجوشانند
 و آب آنرا بدهند هرگاه خواهند سهیل بدهند
 سه روز این منبر را میل نمایند کل کاوزیان ^{سعال} ^{سعال} ^{سعال} ^{سعال}

بادرنحوه عنایة العَلَّی عَناب سِلَکَن
 ورمحل رَمَحَل رَمَحَل رَمَحَل رَمَحَل
 کلَقندا اِقَتای تَرَجین بادیان تَحَمَکاسی
 ورمحل ورمحل ورمحل ورمحل
 تَحَمَکَنوشت شاهتره خشت پُوستِ کَکاسی
 ورمحل ورمحل ورمحل ورمحل
 اصل التوس پُوستِ کَک بادیان جُوشانید
 ورمحل ورمحل ورمحل ورمحل
 صافموده بنوشند بعدازان شیرخشت فُلوس
 ورمحل ورمحل ورمحل ورمحل
 تَرَبَدِ سفید مَحَلوک پُوستِ هَلیلَه کَکاسی پُوست
 ورمحل ورمحل ورمحل ورمحل
 هَلیلَه زرد هَلیلَه سیاه اَمَتیم روجی
 ورمحل ورمحل ورمحل ورمحل
 تَرَجین تَلَه کلَقندا اِقَتای سَنای مَکِ
 ورمحل ورمحل ورمحل ورمحل
 جُوشانید باروغن اِدام بَوشند واکر رِبع
 ورمحل ورمحل ورمحل ورمحل
 صَفراوی باشد اگر مزاج و سَن و قُوت تَقاضای
 ورمحل ورمحل ورمحل ورمحل
 قَصَد کُند اَوَّل قَصَد کُند اَز کَک با سَلِیق
 ورمحل ورمحل ورمحل ورمحل
 وَالْاَضْرُورِیَست هَمان دَسْتُورِ سابق راجِل
 ورمحل ورمحل ورمحل ورمحل

ارند ماء الجبن درین هر دو قسم نافع است
بعض منضج میل نمایند هشت نه روز بلکه ده
یا نوزده روز بدین دستور شیر بر سر بخ بجوشانند
در اثنای جوش سکنجین ساده داخل شود
صاف نمایند و آب زلال اثر بنوشند و هر شش
هفت روز فاصله سهیلی میل نمایند یکدو روز
و درین قسم قی کردن در ابتدا اثر نوبه بسیار
نافعست بدین مقی پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابی بنفشه افیمون روغی سنابکی
تخم ترب تخم نشیت تخم خربزه سکنجین ساده
نیم گرم بنوشند و بر مرغ بروغ کجد یا روغن
کل سرخ الوده کرده بجایق و فرو برند و قی کنند

و در او از ار و قوس کل و قوس زرشک صغیر
 با قوس غافث یا سبجین بروزی و کلفت افغانی
 نافع است و علاج ربع بلغمی است که در ابتدا
 تجویز هیچگونه استقرای نکند اما در منفعه داد
 هیچ تقصیر نکند و اولاً چند روز کلفت افغانی
 بادیان پوست بخ بادیان غب الثعلب
 کل کاوزبان جو شائیده ضافه نموده بنوشند
 یا آنکه کلفت افغانی بادیان نیم کوفته مضطکی
 کوفته و پخته مزوج نموده بنوشند از عقیقان
 عرق کاوزبان گرم گرم بنوشند بعد از آن سه
 روز این منجیات را میل نمایند با درنجوبیه
 کل کاوزبان زوفای خشت برسیا و شارب

شاهتم خشک غب الثعلب اسطوخودوس
 آسارون رومی بسفاج فیتقی کلفت افغانی
 مویزیدانه نانخواه تخم شبت تخم کاسنی
 بادیان انیسون رومی تخم کرفس زرشک بیدانه
 اصل التوس پوست بخ کاسنی ترنجبین
 پوست بخ کبر آنکه یکدور و زحقته نمایند
 باین دوا فامکر کلفت که انرا داخل نمایند
 کرد و این چند دواها اضافه نمایند قرطه مقشیر
 زرد محکوک بروغن بادام چرب نموده فلوپخار
 شبر تخم خطمی سفید کل بابونه شیرازی
 نوره ارمنی غاریقون بادون شیرین
 اب برک چقند بعد از آن همان منجیات را

بتدریج یعنی اول ضعیف تر و آنگاه قوی تر را بخند
 روز متعاقب میل کنند و بعد از ظهور آثار
 نفع مهمل قوی میل کنند این دواها مناسب است
 اضافه نفع نمایند افیمون رومی تلخه
 سنای مکی تربید سفید محکوک بروغن بادام
 چرب نموده پوست هلیله کابلی پوست هلیله
 زرد هلیله سیاه فلوس خیارشیر معجون
 مهمل بلغم نیز در اینجا مناسب است نسخه
 ان درخاتم مذکور است و در او اخر این قسم
 ربع حب لؤلؤ و معجون حلتیث و همچنین بر کهنه
 و حب جدوار و جت سلطانیه و مشرود پطوس
 و تریاق فاروق و دواء المشک کرم و شربت

کا و زبان معتبر بسیار نافع است هرگاه ام خاضر
 باشد بقدر خوراک میل نمایند و علاج ربع سودا
 قریب به علاج بلغمی مذکور است و بعد از آنکه
 ماده خوب نفع یافته باشد طبع افیمون را باقی
 که درخاتم انشاء الله تعالی مذکور میشود بدهند
 باین روش که حب را سحر بدهند و مطبوخ را صبح
 بعد از سه ساعت بعد از آن چند روز استراحت
 نمایند و باز نفع بدهند و بعد از آن مهمل همچنین
 این طریق را مکرر بعمل میاید آورد تا کوفت بقا
 الهی بر طرف شود و درین قسم ماء الجبن را با کچین
 بروری که افیمون داشته باشد تاده پانزده
 روز اگر میل کنند و درین مهملات مناسب

بدهند نفع کلی چه بخشد انشاء الله تعالی غذا در
 ایامی که مُسهل و مُنخج خورده میشود قیید شود تا
 نایمخو ذاب با ادویه خازنه و زعفران بگوشت مرغ
 جوان و بره و تیهو و کک و امثال اینها و در ایام
 استراحت هر چه بیمار خواهد بدهند از غذاها
 که مناسب است بچگونگی تب ربع بطول کشید
 نیت توسعه غذاها می باشد و فرمود
 اما دواء بسیار می باید بکار برد تا کوفت زایل شود
 مُسهلات می باید داد بعد از مُنخجات بسیار هبه
 آنکه ماده سوداء غلیظ می باشد تا مُنخج بسیار
 خورده نشود مُسهل دفع آن نمیتواند کرد بلکه اگر چه
 مُنخج مُسهل داده شود آنچه لطیف است دفع میشود

و غلیظ آن نمیتواند و اضطراب و تشویش و همزدگی
 بیشتر میشود و اکثر آنست که تب ربع بهمین علت
 دیر می کشد که طبیب در مُنخج دادن تقصیر
 میکند یا بیمار در خوردن آن کاهلی می نماید یا نوع
 مُسکرات که دواهای که درین کوفت داده میشود
 همگی گرمند و همه کس را نمیتوان داد و در همه
 فصل بسیار نمیتوان فرمود مثل اینکه اگر صاحب
 مزاج اصیلی بسیار گرم باشد و فصل فصل تابستان
 باشد درین صورت از دادن دواهای گرم پی آنکه
 دوائی اضافه نمایند که اصلاح حرارت اینها بکند
 احتیاط می باید فرمود بلکه در چنین حالی تدبیرات
 مناسبه می باید فرمود تا اصلاح حرارت این دواها

شود عرض که در صورت مذکوره داخل **مُخِجات** و
 دَوَاهائی که در علاج تب صفراوی مذکور شد
 میباشد کرد و محض همین هم اکفا نکرده در اوقات
 استراحت شربت های خنک که مناسب بوده باشد
 میباشد داد تا اگر ضرر و غایله از دَوَاهای گرم
 بهم رسیده باشد باین تلافی شود و اگر این کوفت
 بطول کشد شاید خوردن چوب چینی هر روز پنج مثقال
 بطریق قهوه بدستور مضبوط تا پست بیکر و زرد
 شود و همچنین حرکت و تغییر آب و هوا و صوم نفع
 بسیار بسیار میکند اما علاج تب دَائِی سَوْدَای
 که از اربع لازم میگویند همین طریقست
 بعینه و تفاوتی که هست اینست که مُرَاحات

۶۸
 جانب اعتدال در غذا و دَوَاءِ آن لازمست و نفع
 چیزی در آن سکنجین ساده و کلفتند است دیگر
 ماء النجین یا سکنجین ساده یا سکنجین افیمونی آ
 ده یا نژده روز بلکه پست روز میباشد خورد
 و درین سه لاقی که بسیار عمل نکند و معتدل
 انحراره باشد میل کرد و این قسم تب ربع بسیار
 نادر الوقوع است اینست محلی از قوانین علاج
 حیات مفرد و اکثر اقسام تنهایی دیگر از اینها
 میشود **تَبّیّاتِ خِیاتی مرکب** گاه باشد که دو
 یا زیاده با هم مرکب شوند و از آن تب مرکب گویند
 و انواع ترکیب آن از کثرت مجددیست که ضبط
 آن متعذر است چه بعضی است که ترکیب آن

از نوع واحد است مثل آنکه مرکب شود از دو غب
و هر روز بکشد یا از دو رنج که دور و نوبه کند
و بکرو نکند و از اربع معکوس گویند یا از دو
نوع که از جنس واحد باشد مثل مرکب از غب
و محرقة و بعضی است که مرکب از دو جنس مختلف
باشد چون مرکب از دق و عفونی و بعضی گفته اند
که از ضرب و قسمت اقسام تراکیب ثنائی و ثلاثی
سپصد و سی قسم محتمل الوقوع استخراج کرده اند
و خیال می مانوق بقیاس و اکتفا داشته اند و بسبب
احتمال وقوع این تراکیب است که در معرفت
حیات اعتماد بر آرد و ارمونوق به نیست چه از
ترکیب دو غب دایره نایبه تولد میکند که بطریقی

دور بلغی نایبه هر روز نوبه میکند و هرگاه
باشتابه علاج بلغی کند موجب هلاک مریض است
و اکثر تبهای مرکب که وقوع می یابد ترکیب آن
از صفراوی و بلغیست چه چون محفوظ طبیعت
از تعفن تا ممکنست و سودا در بدن قلیل الوجود
و بسبب سردی و خشکی از عفونت دور و لهذا
مرکب از صفراوی و بلغی مخصوص است باسم
خاص که آن شطر الغب است بخلاف سایر
تبهای مرکب و ترکیب شطر الغب چهار گونه است
غیر دایره با بلغی دایره غب لازمه با بلغی لازمه
غیر دایره با بلغی دایره غب دایره با بلغی
لازمه و علامات کل واحد از مرکبات مجتمعت

از علامات اجزاء آن مرکب و ظاهر ترین علامت
 آنست که یکروز نوبه بطول کشد و حرارت
 ارمیده پی شفتیکی و اضطراب و روز دیگر بر
 عکس این بسیار باشد که در یک نوبه دو بار یا سه
 بار لرز و قشعر پیه آید جهت آنکه یک نوبه تمام
 نشده نوبه دیگر رسد و علامت زیادتی هر
 خلطی از زیادتی علامات آن خلط باید جست
 و درین تب عرق کمترست و اگر واقع شود علا
 غلبه صفر است و باشد که شطراغ تب به تب
 حاد منجر شود و باشد که مزمن گردد و گاه بود
 که بدق منتقل شود و عروض این تب اکثر
 صفرویی مزاجی است که افراط در تدبیرات

مرطبه میرده کنند یا بلغمی مزاجی را که در
 مستحبه افراط کند و حال اطفال که بسن ترغیر
 و جوانی انتقال چون حال قسم اول است در
 عروض این تب و حال جوانان که بسن کهنولت
 منتقل شوند هیچ حال قسم ثانی و این تب طویل
 الذیست باشد که نه ماه کشد و باشد که
 بیکسال رسد علاجهش که کردن بلغم
 و صفر است بقی منهل مناسب وادرار بعد
 از نضح ماده و بعد از تنقیه خوردن سکنجبین
 ساده یا بزوری بحسب مقتضای حال و کفند
 افنای و قوص کل و قوص غاف درین تب
 مفیدست و انتخاب سایر علاجات و تدبیرات

از سُهلات و غیره از ابواب سابقه باید کرد
باب چهارم در حُجّی غشیّه و علاج آن
 و این مُشتمل است بر دو فصل **فصل اول** در حُجّی
 غشیّه که از صفرا باشد و علامات این تب
 اینست که اکثر اوقات نوبه بطریق غب
 باشد یا کثرت عطش و کرب و اضطراب بسیار
 و انحراط وجه و لاخری و ذبول بدن و سقوط
 نبض و قوّت و برد اطراف و این حالات در نوبه
 اول و دوم بهر سبب غشی کنند و تبنا باشد
 که بمیرند در آن غشی و البته این در ابتدای آن
 شدیدا محرّ و الپس حادث میشود و علاج آن
 علاج حُجّی محرّ است از اشربه و اغذیه و در

استفراغ مُبالغه بسیار نباید کرد بلکه بتدریج
 ماده این کوفت را دفع باید کرد تا سبب ضعف
 و غشی زیاده نشود و درین تب حفظ و حمایت
 قلب بقدر وسع باید کرد و آب برك کاسنی
 تازه با عرق نیلوفر و بعضی اوقات با قوص طباشیر
 ملین یا قوص طباشیر کافوری میل نمایند کال
 مُناسبیت دارد و بعد است و همچنین شیره
 تخم خرفه با عرق نیلوفر و شربت صندل و ووقه
 و کلارمینی شسته نفع بسیار دارد و همیشه
 سینه و پهلوی و سر و دماغ و کف دست و پا
 ب صندل سرخ و سفید و کلارمینی و طباشیر
 سفید با آب سیب و آب کاسنی تازه و اکثراً

و آب خیار و کاهو و کلاب و بید مشک ساییده
 بمالند **مخظه** **بلخظه** و پیش دماغ نگاه دارند
 و برک کاسنی تازه بر روی معده خنک نمایند
 و در پیش بیمار کدازند بنفشه و نیلوفر تازه
 و کل بید و کاههای پر نج و پیراهن و قرشی که بر
 روی او بپوشانند و بخانی که بر بالای اندام دارند
 سازند و **مخظه** **بلخظه** تازه گردانند اگر خاطر از
 تصرف هوا جمع باشد و اکثرند آبروی که در تب
 دق مذکور شد اینجا نیز بسیار ضرور است سویی
 شیر الایخ و دوغ و امثال آن که درین کوفت
 مناسب نیست و نباید دانست که غذای
 صاحبان این از روز بروز و کداز داده شود و

۷۲
 دادن آب کباب مرغیچه و خر و سیچیه مصند ل
 با آب سیب و آب انار و کلاب در حالت غشی
 از واجبات است و همچنین **مقح** بارد **مقشیر**
 با عرق سیاه و فز و راست بدهند و درین حالت
 کلاب بر روی بیمار شدت بزنند و دست و پا را
 به بندند و بملایمت بمالند و باد کش کنند ساق
 پاها و میان شان را و ارسال دلو بساق پا و همچنین
 حجامت بقدر حاجت و پاشویه نمایند با آب نیم گرم
 و کل خطی سفید و ارد جو و برک کل پیدا تا باعث
 میل ماده باطراف شود **فصل در جوشیه**
 بلغمی سبب این تب بلغم کثیر غلیظ متعفن باشد
 که مقهور ساخته قوت را و در ابتداء قویه قدی

از آن خلط بسبب کثرت بدل ریزد و موجب غشی
 شود و درین تب فم معده بسینار ضعیف میباشد
 و بواسطه شدت حسن و قُرب جوار قِیمِ مَعَدَّه
 بقلب هر بلغم متعقبنی که بقیم معده بریزد دل متاثر
 میشود و موجب غشی میگردد و علامت آن آنست
 که علامت غلبه بلغم ظاهر باشد و نوبه آن اکثر
 بطریق نوبه بالغیست با تهیج وجه و نفخ اطراف
 و علاج این تب صعب و مشکل است زیرا که دفع این
 خلط جز با استفراغ غلیف میسر نمیشود و استفراغ
 غلیف بسبب تحریک خلط و ایصال آن بدل موجب
 غشی است و اگر بیمار را از غذا منع نکنند موجب
 قوت تب و زیادهای ماده است بنابراینکه اگر چه

۷۳ غذا محذود باشد بسبب فساد خلط و کثرت آن
 مستحیل نوع آن خلط میشود و منع از غذا موجب
 سقوط قوت مزاج است چه درین خلط چیزی
 که شایسته آن باشد که طبیعت از غذا سازد
 نیست و علی ای حال بعد از نفع ماده باین دواها
 بنفشه کل نیلوفر کل کار زبان غلب الثعلب
 غناب سیستان تخم خیار تخم کاسنی بادیان
 اینسون ترنجبین شیرخشت پوست پیچ کاسنی
 پوست پیچ بادیان اصل التوس قطره قشیر بارغن
 با دام و غلک طعام حقنه نمایند یکدو روز بعد
 که در کار است و باعث غشی نشود در روزهای
 استراحت و غیر ایام بحران و از جمله تدابیر مایه

اعضاء در ابتداء نوبه و وقت خلوت معده از غذا
 و روش مایلیدن با نظری است که ابتدا از چران
 نمایند تا سفر انوع بعد از آن از سفر نوا تا انگشتان پا
 بعد از آن از سر شانه تا انگشتان دست بعد از آن
 پشت و سینه و روی معده را نصف روز بکشد
 بیشتر مشغول این امر میباشد بود و چندین کس
 میباشد بمانند که نفع بسیار دارد اما از جری بسیار
 بعلیل نمایند و مخلصهای خوشبوی مایل حرارت
 پیش دماغ خلیل بدارند و سینه و اطراف او بمانند
 امثال این دواها صندل سفید عود هندی
 کشته کهنه کل شیخ سنبل الطیب قسط
 کل از منی جوز نوا عود چلیب طباشیر با انجین

و آب سیب و کلاب و عرق بهار بپایند و در پیش
 بهار عود در آتش اندازند و در آشنای غشی آب
 کباب مرغیچه و آب سیب و کلاب که آذویه
 خازه بیشتر داشته باشد بدهند و کلاب و عرق
 بهار و فنه بر روی بهار بزنند و هر روز بکشد
 اقبای با آب غنبل الثعلب شیر تخم بادیان
 و آب برک کاسنی و کلاب و عرق بید مشک
 میل نمایند یا آنکه قرض کل با آب غنبل الثعلب
 و شیر تخم کاسنی و شیر تخم بادیان بنوشند
 و مفرجات مثل شربت کاوزیان عنبر دار و دواء
 مشک سرد و گرم هر کدام حاضر باشد در
 ابتداء نوبه میل نمایند و گاه باشد که تر یا قاروق

و مشهور بود بطوس نیز ضرور شود دادن هرگاه
 غشی یا متذاد کند و باد کش و یا شوید یا آب گرم
 و غلظت طعام پیش از نوبه و انشای آن بسیار نافع است
 و سایر تدابیر همانست که در حقی بلغمی یا نجاسی
 نمایند **باب پنجم در وباء** و علامات ظهور آن
 و تدابیر کلیه نافع در آن و علاج آن و این
 مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در تعریف
 و با و علامات ظهور آن بدانکه و با عبارت از
 متعفن شدن هواست و هرگاه هوا متعفن شود
 اخلاط بدن را هم متعفن میسازد و اول تعفن
 غارض خلطی میشود که محصور است در دل و در
 حوالی آن بسبب تنفس پس سرایت میکند بجمیع

۴۵ اخلاط و سایر اجزای بدن و و با عموم پیدا میکند
 نسبت بخلق کثیری که خلط ایشان مستعد
 قبول تعفن باشد و این استعداد در جماعتیست
 که بدن ایشان ضعیف و از اخلاط متلی باشد
 و سائیمای بدن کشاده و علامت این تب
 ارمیدگی بحسب ظاهر و کرب و قلق باطنیست
 و نفس متواتر و متعفن و خروج چیزهای سخی بدوی
 سوداوی یا بول و براز و عموم آن نسبت بجمع
 کثیر و ظهور علامات و با و آن قلت بارند
 و کثرت شهب و رجوم و کدورت هوا و از علامات
 قوی زمان و با آنست که حیوانات زکی الحس
 مثل لکک و فرستوک و مانند آن از آن محل

بی محل کرزند و اگر چه پخته نهاده باشند
 و بچه کرده باشند و گاه بهم میرسد و باد را و آخر
 تابستان و پاییز هرگاه باران باریده باشد یا شبنم
 و روزها ابر باشد و باد جنوبی بوزد یا آنکه هوا
 تیره و غیر متحرک باشد و طرف جنوب کُشوده باشد
 پس در چنین وقتی میباید ملاحظه از نجوم و شرب
 و شیرینیا و میوه های شیرین مثل خربزه و انجیر
 و امثال آن و همچنین احتراز نمایند از حمام
 و اغتسال با آب گرم و باید بسیار میل کنند سرکه
 صادق الحموضه در اشربه و اغذیه و همچنین
 زبوب فواکه خامضه قابضه مثل رب غوره
 و ریاس و انار و سیب و سماق و ترنج و کچین ^{ساده}

بسیار شد و اگر نتوانند ترك حیوانی کرد پس قضا
 نمایند با شکر و سیب و بچه که ترش کرده باشند
 انرا با غوره و سماق و سیب ترش و ابلیمو و اگر
 زیاده خون یابند زود فصد کنند و میباید
 تجالس خود را قرار دهند در مواضع بارده که
 روزهای آن بطرف شمال کُشوده باشد و باین
 تدابیر ممکن است که متضرر نشوند از فساد هوا
 و از ابله و حصه و طاعون و جراحت ریه
 و خنثیات مطبقه و جوانان دموی المزاج و اطفال
 احتراز از این هوا ضرر و تر است از غیر و هرگاه
 آخر تابستان بسیار گرم گذرد و پاییز بسیار
 خشک و یا کرد و غبار باشد و باران کم آید و دیر

سرد شود پس از آن از این قسم هوا نیز ضرر و راست
پس در تابستان بعد از آنچنین سالی ضرر و راست
نبردند بحال و ترطب و برف و برف و کاه و خیار
و کاسنی و دستنبو و ازهار و ریاحین خوشبو
مثل کل پلوف و بنفشه و زکس و امثال آن و ضرر و
در این قسم هواها ترغه و اسایش و قیلوله در اماکن
بارده مذکوره و اختراز از قب و جناح و اغلیه
مخنه و گرسنگی و تشنگی و بسیار میل کنند
خیار و هندوانه که باغ خنک کرده باشند و کدو
و اسفناخ در بوزانی و امثال آن و آب سرد و همچنین
اش جو یا کدو و اسفناخ و اگر خواهند ترش
کنند بسیار مفید است خصوصاً جماعتی را که گرم

۴۷ خشک باشد مزاج ایشان از این قسم تندایر ضرر و راست
چه اینجاعت بسیار متضرر میشوند از این قسم هواها
و باین تندایر ممکنست خلاص شوند از غر و ضحیا
مخفه خسته و هرگاه بسیار شود جوشش و بوزو
پرغان و عقب و زیدن و ریاح خلق بسیاری پناز شود
و همچنین بهایم و حیوانات و در شبها شب بسیار
باشد و مردم پناز شوند زود بمرند و ضیق النفس
و بدبوی دهان و اضطراب و التهاب بسیار
و عطش و برد اطراف و قی و اسهال و نفث اخلاط
بدن بسیار شایع باشد در اینوقت اجتناب از میوهها
و سبزیها که در اینوقت بهم میرسند ضرر و راست
و همچنین شرب آبهای جاری که شربش کسوده باشد

و واجبست که از خانه بیرون روند و از هوا بپزد
 احتراز نمایند و سرکه و ابلیس بپزد و دیوار خانه را
 بسیار بپاشند و اگر از هوا تعفی شام رسد
 تخم صندل و کاهور و پاشیدن کلاب و بستن
 پرده که صندل و کلاب ترک کرده باشند بدر
 خانه که ساکنند نفع بسیار میکند و اگر
 اوقات اش عدس که با ساق ترش کرده باشند
 میل نمایند و افشرد سرکه و ابلیس بسیار مفید است
 و احتراز از شراب نمودن از واجباتست و کاهور
 طباشیر کافوری با شیر تخم خرفه و بعضی اوقات
 کل از می شسته با شیر تخم خرفه و شربت صندل
 ترش یا شیرین و همچنین شربت میزد با عرق کاسنی

۷۸
 باید و امثال اینها بسیار مفید است از جالینوس
 منقول است که کل از می شسته با سرکه نافست
 و همچنین تریاق فاروق با اشربه مناسبه درین
 قسم هواها مجربست اما ضرور است که تذاریک
 تخمین آن نمایند اگر اثر تخمین زیاد بی ظاهر شود
 و از قدما نقل است که هرگاه فواید از صبر سقوط
 دوزخ و از زعفران و مریمکی هر کدام جری
 و سفوف ساخته بقدر دوازده قیراط میل نمایند
 هر روز با عرق مخلصه مع ضرر و بپایند و درین
 قسم هواها تخمین نمایند به قسط و کندر و عود و
 صندل و مریمکی که منع تاثیر حقن هوا میکند
فصل در علاج تب و آبله پس کردن برین قسم هواها

تب کنند علاج این تب بتقدیر غلبه خون فصد است
و بتقدیر غلبه سایر اخلاط است فراغ آن خلط
اما اگر چنانچه تبی که بهم رسیده است حصه باشد
پیش از ظهور حصه فصد یا حجامت باید کرد
اما بعد از ظهور حصه فصد و مسهل بسیار
خطیر است اما بعضی اوقات که ماده مرض بسیار
باشد که فصد کردن و مسهل دادن باعث میل
ماده بروز کرده بباطن نشود میتوان جرات
فصد و مسهل کرد لیکن هر چند زود تر بهتر است
و اگر توانست که این ماده کوفت نمایند و طبیعت
را بر هم زنند بسیار بهتر است و در اوایل
شیره تخم خرفه لعاب بیدانه بر قطونا خاکی

شربت عتاب یا شربت نیلوفر یا شربت صندل
یا طباشیر سفید صندل ساییده کل از موی
میل نمایند و بعد از چند روزی تخم کاسنی
تخم خیار قرض طباشیر ملین اضافه نمایند
و در او آخر قرض طباشیر کافوری یا شربت میرد
یا شربت صندل ترش میل نمایند و اگر مسهل
ضرور شود بنفشه کل نیلوفر عتاب
سپستان مغز تخم کدو تخم خیار تخم کاسنی
تخم کشنیز خشک تخم گاهو شیر خشک الوی بخارا
اصل الشوس پوست پیچ کاسنی قمر هندی
جوشانیده بوشند نافع باد انشاء الله تعالی
و اگر طبیعت بسیار قوی باشد و ضرور باشد

تلین آن ماده آب کاسنی تازه با عرق پید مشک
 و عرق نیلوفر یا قوص طباشیر ملین یا آب کدوی
 مطبوخ بطریق معمول میل نمایند چند روز متوالی
 و اگر خواهند شیرخشت و سایر دواهایی
 ملین را در میان آنها با آب بچ کاسنی چیساییده
 صاف نموده بنوشند با بچه سایر تدابیری که در
 محرقه مذکور است در باب اغذیه و آشربه
 در اینجا نیز بعمل آرند و تقویت قلب و دماغ بمقرحات
 بارده و مخلفهای سرد بالفعل و بالقوه ضرور است
 و باید درین قسمتها طبیعت بسیار نرم نباشد
 بلکه اگر ضرور است که منع تلین طبیعت کرد
 به شیر تخم خرفه بوداده و بزقطونای شسته

و اگر خلط غالب صفراء خاص باشد رُبوب قوا که
 خامنه در اشربه و اغذیه استعمال باید کرد و سینه
 و پهلوها را طلائعندلین کل ارمی شسته طباشیر
 سفید آب برک کشیز تازه آب خیار تازه و امثال
 آن ضرور است و درین تب شرب آب بچ بسیار
 یکدفعه بحیثیتی که بر شود شکم و احساس تبرید
 آن نمایند اگر مانعی از شرب آن نباشد نفع میبرد
 میرساند و تبرید و تطفیه بلیغ میفایند اما آب
 که انقدر نفعی نمی بخشد بلکه بسا باشد تبعی حرارت
 نماید و هرگاه ملاحظه نمایند که حرارت میل
 باندرون کرده و اطراف روی دل و شکم سرد
 شده و دل اضطراب بهم رسانده و بحیثیتی حرکت

میکنند که ارتفاع محسوس نماید در صورت
پوشاندن چهار راه نجافی و پاشویه نمایند تا جذب
حرارت بخارج شود و مفرجات بارده با خاک کچی
و عرق بید مشک و عرق نیلوفریدهند تا تقویت
قلب نمایند و اگر شهوت ساقط شود و هیچ
چیز نخورد و میل نکند اجباران نمایند تا قدری
که ضرور است از غلغل میل نماید و سبب یابد را بپاش
خالی کنند و در میان صندل سفید و کلاب و
بید مشک پُر کنند و بر روی آتش گذارند
تا از تخمیر آن خانه معطر شود و سبب و به و
میوه ها و گلهای خوشبو و خیار تازه و بر بید
و کل آن و بید مشک و امثال آن در پیش چهار

بسیار بگذارند تا اثر رایحه آنها داخل و دماغ آنرا
قوت دهد و هوای خانه را معطر سازد **باب**
ششم در اسباب و علامات و معالجات ابله
و حصه و این باب مشتمل است بر سه فصل
فصل اول در تعریف حصه و ابله و ذکر اسباب
و علامات آنها بر لوح عرض میگذارند که حصه
بشرهای کوچک متفرقت بمقدار دانه ارن
و در اول ابتدایانند کیک کزیده است و سرخ
و خفایا بحد از آن متحبب میشود لیکن نفع
نی یابد و متعجب نمیشود بخلاف ابله بلکه از پُرس
و حدت ماده لطیف آن تجلیل رفته باقی خاکش
میشود و جلد بدن مانند نخاله از آن متقشر

و البته بشرها بپست مانند عدس و برتر کتر سرخ
رنگ متفرق در جمیع بدن یا بعضی از اعضا که
متبعی شود در عرض سه روز بسبب حراره و رطوبت
ان و سبب هردو صفرا ویت و حدت و سخت
خونست و جوشیدن ان نوعی که عصارات
میجوشد و بعضی اجزاء ان از بعضی جدا میشود
چنانچه رغوه و هوائیه بر بالا می آید و ثقل و اویز
در اقل رسوب میکند و ضایق متشابهه الجوز
در میان باقی میماند و سبب این غلیان بالافرو
حرارتی خواهد بود و این غلیان یا طبیعی است
یا غیر طبیعی طبیعی است که از حرارت غریزی
و قوای طبیعی ان باشد چنانکه عارض اطفال میشود

۸۲ چه چنین را در شکم مادر غذا از خون حیض است
و بعد از خروج تا مدتی غذای ایشان از شیر
ان که نیز از جنس همان خونست و چون خون حیض
فضله بدن مادر است آنچه از ان فضله بهتر است
صرف غذای جنین میشود و باقی بطریق فضله
در بدن جنین میماند و چون قوت طفل قوی
شود طبیعت بطریق تحریک و غلیان تصفیه خون
بدن آدمی کند و اجزای مایه را از ان خون جدا
ساخته بجلد دفع می نماید تا خون او متین تر شود
و در صورتی که رطوبت بسیار زیاد باشد و
حرارت غریزیه قوت تخیر و تصرف گاینبغی را
نبود در وقت غلیان حرارت غریزی هم بر اثر

مستولی شده احداث عفوئی در آن میکند
پس از اینجهت که این غلیان سبب صلاح بدن
طفل و موجب پاک شدن آن از فضلهائی بدست
معلوم میشود که از تصرف حرارت غریبه است
پس هر دو حرارت در آن تصرف دارد لیکن حرارت
غریزی اقویست و از اینجهت است که عفوئی
بسیار نیست و آثار صلاح بدن ظاهر و این بمنزله
اقتاد در دندان منولد در طفولیت است برآمدن
دیگری بجای آن از آن قوی تر تا تواند مضع و کیر
اشیا نمود و لهذا هیچ طفل از عرض ابله و امثال
آن ساله نمیمانند و غلیان غیر طبیعی است که امر
خارج بدن اخلاط را در بدن مستعد آن برانگیزاند

مثل بدن جماعی که مزاج ایشان خا رطب باشد
و محتلی از خون و این امر خارج یا داخل بدن میشود
مثل استعمال ادویه و اغذیه حاره بسیار یا وارد
خارج بدن گردد مثل ورود بهار و تابستان و
ریاح جنوبی و هوای مجاور صاحب حصه و ابله
و هوای و بایی و مانند آن و ماده ابله و حصه
یکبست الا آنکه ماده ابله بر طوبت میل بیشتر
دارد و بزرگتر است و نفعی یابد و متعج میشود
و ماده حصه بیئوسست و صفرا ویت مایلتر است
و رطوبتش کمتر و چون ماده حصه سمیت
و حدت بیشتر دارد خطرش زیاده است
و ابله چون ممکنست که عارض آلات تنفس شود

و موجب هلاک مرض گردد یا از کثرت جراحت
بکشد یا از چشم بد آمده انراضایع کند خوف
زیاده است و گاهست که ابله حصیه هم پیشاند
و مزید علت میگردد و از بقیه ماده ابله است
انچه در عرف از اسرجه و ابله میگویند امثال
ان علامت ابله و حصیه شب مطبوعه است و در
نشت بسبب امتلاء و پرید بزرگ و شریان عظیم
که بر پشت تکیه دارند و از جمله خاییدن بینی
و ترسیدن در خواب و دیدن خوابهای هولناک
و احساس نفس و ثقل در بدن و شرخی روی
و سایر علامات غلبه خون و پستانی و ضیق النفس
فی الجمله و کثرت خیاره و حدوث اعیان و سستی

۱۴ پیش از تب پی آنکه رنجی سپیده باشد و تب حصیه
ز احزرت زیاده است و خروج حصیه دفعه
و ابله در سه روز و کرب در حصیه پشتر است
و بدترین حصیه و ابله انست که رنکش سیاه باشد
و بعد از ان نفش و تیره و بهترین و سالمترین
آنکه رنکش سُرخ مایل بسفیدی باشد بعد
از ان سُرخ رنک و دانهها که مختار داشته باشد
و هر چند بثرها و دانهها کمتر و حرارت مُلایمتر
بتر است و نشان سلامت در ابله و حصیه
سلامت نفس و آواز است و تغییر نکردن انها
و عقل و هوش بحال خود بود **فصل دوم**
در معالجه ابله بر لوج عرض میسکار که صاحب

ابله را در چین ابله بسیار تصرف نباید کرد و دوا
 کردن که احتیاج میشود خصوصاً اطفال خورد را
 که نه تاب فصد و حجامت دارند و نه اشغال و تلین
 و نه تاب دوائی کرم که در اصل مناسب نیست
 مگر از جهت بروز و نه بسیار سرد همچنانکه ظاهر است
 با آنکه در چین بروز ابله این تدابیر یعنی اخراج
 خون و تلین باعث میل ماده است باندرون
 و این سبب هلاکت علیست مگر جوانان را هرگاه
 خون بسیار غالب باشد بجهتی که از اخراج
 آن میل ماده بیاطن نشود و تلین بهیچ عنوان
 مناسب نیست مگر بشیاف ملینه هرگاه
 طبیعت بسیار قوی باشد اما جوانان بسیار که

پیش از بروز ابله شربت غناب ^{در سال} خاص کشتی
 اصل الثوس شیرین کاسنی چند روز میل
 نمایند و اگر ابله بسیار پذیر شود شیرین تخم
 بادیان انجیر زرد اضافه نمایند و در اطفال
 این دواها را بان کسی که شیر میدهد آن
 اطفال را میباید داد و از جمله تدابیری که
 در بوقت در باب اطفال و جوانان بعمل یابید
 آورد اینست که آب سماق و کلاب مکرر در
 چشم ایشان چکانند تا محفوظ ماند از خروج ابله
 و حنار را با آب برک کشنیز تازه خمیر نموده بر کف
 دست و پایی بندند و خود را کرم بپوشانند و از
 خوردن آب سرخ ملاحظه فرمایند کشنیز خشک ^{در سال}

عدس مقشّر تخم کاهو جوشانیده آب کشنر تازه
 داخل نموده غرغره نمایند تا محفوظ ماند از اینکه
 ابله در حلق و مجاری نفس میز و ناید و جوانان
 در آشنای ابله شیره تخم خرفه آب عناب ^{سرمه} شربت
 عناب ^{سرمه} بالاعاب بر قطونا و شیره تخم کشنر
 خاکشی بدهند و همچنین بدایه اطفال ابله
 میز و ن کرده قدری میتوان داد اگر مزاج طفل
 نارد رطب نباشد و اگر مزاج طفل سرد نباشد
 بدایه خاکشی ^{سرمه} با شیره تخم خرفه و چند دانه هیل
 و بادیان و آب عناب ^{سرمه} لغاب به دانه بدهند
 و به طفل مغز ادم تازه و مغز تخم هند وانه بودا
 کاهی بدهند و مشهور است که در او آخر بروز

نبات سفید هم میتوان داد و نان کاج پی روغن قصور
 ندارد و انار شیرین اگر سرفه نباشد خوب است
 و همچنین کاهو و مغز خیار تازه اگر مزاج بسیار
 سرد و خوف تلین نباشد و غذای ذایه و طفل
 و همچنین و جوانان تا قریب به پست روی حیوان
 بیاید باشد بعد از سیر دم و چهار دم روغن گاو
 قدر کمی داخل طعام ^{سرمه} میتوان کرد و صاحب ابله
 را از بوهای خوش و عطرها و بوهای تند حتی بوی
 روغن ذایع اجتناب ضرور است و گفته اند که
 روغن بهیچ وجه ببدن صاحب ابله نباید مالید
 که ضرر عظیم دارد و اگر ابله دار سرفه کند
 لغاب به دانه ^{سرمه} بوداده با تخم بارتک چند روز

بدهند و اگر تلین در طبیعت بهرسد لغاب
 تخم بارتیک بوداده و شیر بهدانه بوداده ^{در سال} میل
 نمایند یا شیر تخم خرقه بوداده با طیار شیر یا با سقو ^{در سال}
 الطین بوشند و اگر با طفال بیدهند وزن این ^{در سال}
 ادویه کمتر نمایند و اگر هدیان و پیوستی و
 سهام داشته باشند بخانه از صندل سرخ و
 کل ارمنی و آب کشیز تازه مهیا نموده پیش مانع
 مرض بسیار بدارند و قرص طیار شیر ملین که ترجیح
 داخل نموده باشند یا شیر تخم خرقه چند روز بدهند
 و زمان شیوع مرض ابله مستعدین را فصد و حجامت
 و اجتناب از لحم و دسوم و شیرینها و بعد جوار
 از جماعتی که ابله دارند ضرر و دیساری ناهست

۸۷ و اکثر روزها شیر تخم خرقه با برقطونانی ^{در سال}
 و شربت لیوورپاس و امثال آنها میل نمایند
 و آشنای ترش مثل اشغوره و سماق و آنار بسیار
 مفید است مشهور است که در زمان شیوع ابله
 هرگاه چند موضع از بدن کسی که ابله بیرون
 نیآورده باشد بسوزن زخم نمایند و قطره از
 چرک ابله دار با نجایمالند باعث این میشود که ابله
 بسیاری بیرون نیارند بلکه در همان چند موضع
 ابله بیرون می آید و اگر این تدبیر بعد از آن
 تدابیر سابقه بعمل آید با احتیاط اقرب است
فصل سی و نهم در علاج حصیه بر لوح عرض میگردد
 که اوایل تب حصبی و پیش از بروز یا اوایل

برود اگر ماده غالی باشد فصد و حجامت سابقین
 اکثر ضررور میباشد و بعد از طهور نام
 فصد و علی الخصوص تلپین مضر است و نمیتوان
 کرد مگر ناچار در صورتی که دانند که ماده حصه
 از کثرت بجهت قیاس است که از اخراج آن میل ماده
 برود کرده و آنچه حوالی جلد است بناتن نشود
 که آن باعث ملاکت علیست اثنا حجامت سابقین
 خصوصاً اگر ماده شده باشد نافع میباشد
 و از جمله دواهایی که صاحب تب حصه باید
 هر روز میل نماید شبیه تخم خرفه یا خاکشیر یا بر قطن
 شسته دیگر آب برگ کاسنی تازه به تنهایی
 و در آخر با قوس طباشیر ملین بنوشند که ترنجبین

نداشته باشد چه آب یا قسریج نموده اند که مضر است
 ترنجبین مخصوص مثل مضر است عسل است تنهایی
 بخران یا شویه یا آب نیم گرم وارد جو و کل خطی
 و برگ بید بکنند و همچنین بادکش خصوصاً
 اگر ماده دماغی باشد و از ترشها مملأ ^{حظه}
 نمایند و عرق پید و کاسنی و نیلوفر بعضاً ب
 میل نمایند و مروره برنج آب و اش عدس
 حیوانی یا چهار دم و چهار دم خرو سبجه میتوان
 داد و سایر تدابیر همان تدابیر کاذبه است
باب هفتم در معرفت نکس و احوال و علامات
 و علاج آن و این مشتمل بر دو فصل است **فصل**
اول در معرفت نکس و احوال البرک و عرض نکس

که نکس خودت مرخصست عقب زوال مرضی
 و این مرض ثانی البته بدتر از مرض اول خواهد
 بود زیرا که مرض اول بهم رسیده در حالت
 صحت و بقای قوت و باعث باران مرض احتمال
 مرض و طاقت آن دارد بخلاف نکس که بعد از ^{تقاضای}
 مرض بهم رسیده که قوت را ضعیف کرده و عود
 قوت درین حالت ممکن نیست پس ازین حیثیت
 نکس بدتر از مرض اولست و نکسی که عارض شود
 بسرعت بدتر است از نکسی که بعد از مدتی
 بهم رسد چه درین صورت عود قوت قدری
 شده است بخلاف اول چه در این صورت
 قوت بضعف اول باقیست و هر نکسی که

سبب تحلیط مرض یا خطاء طبیب باشد سبب
 دفع آن از آنچه سببش غیر آن باشد از تحریک
 ماده و سبب براسه و خوف نکس است در
 مرضی که منقضی شود بجز آن ناقص غیر ظاهری
 و اگر آخرازی که در پاییز بهم پرسد نکس بسیار
 میکند و همچنین حیثی و ریحی و در هر فصلی یاد هر
 بلد ی که چهار پهای آن فصل یا آن بلد بسیار
 پس افتد و نکس نماید یا زمان نقاهت از بطول
 کشد معلوم میشود که هوای آن فصل یا آن بلد
 تقاضای آن نوع از آن میکند یا آنکه فساد ی
 دارد **فصل فی** در علامات نکس و علاج آن علامت
 که دلالت بر نکس میکند ضعف قوتست و عدم

شهوة طعام و غشيان و سوء هضم و تجاوی و عطش
مفرط و سرعت و توان نبض و گرمی کف دست و پای
و تلخی دهان و با جمله پیش نیامدن احوال بدست
و قیبه مرض نگهی در اوقات نوب مرض منقضی می
باشد می باشد و علاج این مرض همان علاج مرض
اولست اگر از یک نوع باشد و لا علاج اصل آن
مرض لیکن در اینجا اهتمام بیشتر باید کرد از آنچه
که مذکور شد **باب هشتم** در احوالی که عارض
میشود ناقه را و علاج آن و این مشتمل بر دو فصل است
فصل اول در احوالاتی که عارض ناقه میشود از
جمله احوالاتی که ناقهین را می باشد اینست که متع
نمیشوند از آنچه تناول میکنند و عود قوت کما

۹۲
می بقی ایشان را باشد و اگر استقرا غی ضرر شود و
بعل اید متا لمیشوند از آن و همچنین اگر مایل
بصد شود متضرر شوند مثل اینکه اگر تبرید بسیار
بشود آثار سردی که در عرف اثر طبیعت میگویند
در ایشان ظاهر و از جمله احوالاتی که عارض ایشان
میشود حکم است و سفیدی آن جهت حصول غذا
بان کایند و بگری اشتها می و نداشتن بنیه حقی
و آنها از انجنت است که بر خود گذاشته ندایری
که طاقت ندارد و دیگر از علامات آنست که در
خواب عرق بسیار کند و این حالت اگر با قوت مجرب
دلات میکند بر کثرت اکل و وجود خلط واجب
الدفع و علاج آن کسنی و ریاضت میکند استقراغ

ان خلط اگران تدبیر رفع نکند و اکثر اینست که
 اگر اشتباهی غالی یا امتلاک اخلاط در بدن باشد
 بالاخره بسقوط شهوة یا کبی ان مبدل میشود پس
 در بصورت هم استفراغ ضرور است و اگر
 امتداد داشته باشد شهوة طعام ناچهین لیکن
 قوت و بنیه ایشان را بر خالت طبعی نباشد پس این
 خالت دلالت میکند بر اینکه الت شهوة و فم معده
 قویست و الت هضم و قعر معده ضعیف **فصل در تب**
 در تبیر ناچهین چون قهامت خالتیست میان تحت
 و مرض تدبیران مشترک میباشد میان تدبیر
 اصحا و تدبیر عرضی پس باید که تفقد خال ناچه کنند
 و احوال و اعراضی که او را حادث شود ملاحظه

اخلاط

نمایند و مشخص کنند پس اگر در او سرعت و در قاروره
 خلط و صغ و ثقل سر و حث نفس و قلت نشاط بود
 دلالت بر آن کند که محظه از اخلاط باقی مانده است
 باید که بحسن تدبیر و معالجاتی که ناچه در آن کاره
 نباشد شغول مثل آنکه بملینات غیر قویه و نقوطات
 تلین کنند و غرض طباشیر ملین و سکنجین ساده
 مفید بود و اگر بقصد احتیاج شود با احتیاط غلام
 ضد کنند و اگر دفع مرض بحران خفی شده باشد
 زود پرهیز نکنند و الا بکسر مجر میشود و کینا باشد
 که با استفراغ حاجت افتد پس قبل از استفراغ انقاش
 قوت و قدر مدد ارای با طبیعت باید کرد انگاه
 استفراغ خلط کرد بطریق مذکور و بسیار بحکام

رفتن و دودستر تراشیدن و نوره کردن و در حمام
 بسیار عرق کردن مضر است و از امتلاء و جوع و تناول
 مستحبات احتراز نمایند و چون قوت بکینند استحمام
 مناسب است لیکن در خلا و امتلاء معده بحمام
 نروند و قبل از حمام رفتن مغیری تناول نمایند
 و در پیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند
 تا هوا تصرف نکند و در مسلخ انقدر قرار گیرند
 تا اثر بخار حمام زایل شود و تند پیچ و تاقی بمسکن
 رجوع نمایند و از اعراض بدنی و نفسانی مانند غم
 و غضب مفرط احتراز کنند و اگر هضم گالینجی نباشد
 و طبیعت نرم بود معلوم میشود که چربی بسیار بخورد
 تقلیل غذا نمایند و تقویت معده بسنجین سفرجی

۹۲
 و اش آنارذان و امثال آن کنند و بسیار خوردن
 مبرجات و آب سرد شدید البرودة ضرر میکند
 در اوایل تقاهت غذاهای لطیف میل نمایند
 و بتدریج بغذاهای معتاد روند و از خربزه
 شیرین و انکور و روغن دیر پزیر بپسندند و اگر
 پماریهای ایشان تنهایی بلغمی بوده باشد
 یا حرارت غالی نباشد در ایام تقاهت هلیله
 و اماله پرورده با کلاب بشویند یکدو وعده
 میل نمایند که شروزها و اگر از حرارت او
 ترسند از عقابان سنجین ساده ^{مع سال} میل نمایند
 یا کافور و فانی و سنجین ساده ^{مع سال} و موصی بادیان ^{مع سال}
 بنوشند خصوصاً اگر حرارت غالی نباشد و ضعف

معد و نخی در شراب سیف و معد باشد و نهج وجه
 و اطراف نباشد ریجالت شربت فواکه بسیار مفید است
 بد زایام تقاهت اطریل صغیر و کشنیزی
 شبها وقت خواب میل کند اگر چنانچه اثر امتلاء
 اخلاط در خود یابد و ثقلی در سر باشد و حرارتی
 نباشد و الله اعلم **نخه** در ذکر نخهای که در انبای
 معالجات اسامی آنها عرض کرده بود لازم دانست
 که اصل این نخها عرض شود اگر وقتی احتیاج شود
 از روی این نخها ساخته شود **نخه** مفرج یا قوی
 بارد که از برای تقویت دل و دماغ نافع و از برای
 تب دق مفید است و تجربه رسیده کل کاو زبان
 کیلائی نخ خرقه مفرج کدو مفرج هند وانه

مفرج خیار کشنیز خشک زرشک بیدانه مروارید
 سفید کفر با لیشب سبز مرجان تخم کاهو
 عنبر اشهب ورق نقره تخم کاسنی صندل سفید
 صندل سرخ کوفته و پخته با شربت سیب لبرشند
نخه دواء المیشک باردی مشک کل نیلوفر ابریشم
 مقرض کل کاو زبان مروارید سفته ورق نقره
 گل سرخ کشنیز خشک کفر با صندل سفید
 لیشب سبز مرجان زرشک بیدانه طلیشیر
 سفید عنبر اشهب کوفته و پخته با شربت سیب
 لبرشند **نخه** شربت کاو زبان ساده مفرج و
 مقوی دماغ است کل کاو زبان کیلائی یا نخو
 کل نیلوفر صندل سفید تراشیده در کلاب

و عرق پید مشك و عرق نیلوفر یکشنبه از روز خیسانند
 و خوشاییده صاف نموده بانیات سفید و قد سفید
 داخل نموده بپوشند **نسخه** شربت کاوزبان معتبر
 معمول تقوی قلب و دماغ صاحبان مزاج سوداوی
 و خوش را نافع است کل کاوزبان عنبر اشوب
 بادرنجویه کل نیلوفر مشك خطایی ورق نقره
 عرق پید مشك کلاب کل کاوزبان از در عرقها
 یکشنبه از روز خیسانند اکثر اوقات بر لبه بادرنجویه
 صندل سفید تراشیده داخل میکنم باقد سفید
 نبات سفید بدستور معمول شربت سازند
نسخه برش حشام معمول که منافعیان چنانچه اطبا
 ذکر نموده اند قریب بچهل منفعت است بزوالنج سفید

فلفل سفید زعفران افیون قرفون سنبل الطیب
 عاقر قرحا کوفته و بجنه با عمل سفید بپوشند
نسخه سعیدی ردع بخار مرتفع بپوشند و تقویت
 دماغ و منع خون بواسیر و اسهال دماغی میباشد
 و در اوایل و اواخر تله و زکام و اواخر خنثیات حاده
 نافع است پوست هلیله گالی پوست هلیله زرد
 هلیله سنیه طباشیر اسطوخودوس ریوند چینی
 مصطکی غودهندی پوست بخر لقاخ زعفران
 میعه سنایله پوست بلیله کشیز خشک کهر نا
 صندل سفید پوست ترنج یشب سبز طلق بخاول
 عاقر قرحا بزوالنج افیون اجزا کوفته و بجنه
 بروغن بنفشه با دام چرب کرده با شیر هلیله مر نا

سده برابر اجزا یا غسل سفید بمرشدند **نخه** شربت **میرد**
در **خیات** **خوصار** قیه و در خلط بعد از تنقیه **میرد**
و نافع است انشاء الله تعالی **تالیف** و الدم **میرد** این
فقر و روشک بیدانه جو پوست کنده کثیر **خیات**
کل **میرد** طباشیر سفید تخم کاسنی **میرد** روشک
و جو و کثیر ز اداب بازان **میرد** نیشان و ظرف چینی
سه شب بار و روز بخشدند بعد از آن بدست خوب
بمالند و صاف نمایند و در دیک **میرد** باقند سفید
باتش ملا **میرد** بچوشاند **میرد** مغرهاراد را و آن سَنَل
چندان بگویند که مثل حرم شود قدری از شربت
برداشته مغرهای کوفته را در آن حل کرده داخل
شربت نمایند و چندان بچوشاند که بقوام آید

از آتش برداشته سر کرده طباشیر کل بخشوم را
کوفته و حبه داخل نمایند هر روز ناده شغال بشوند
نسخه شربت صندل ترش ^{مصر} قمرچ و مقوی قلب
و دماغ و جگر کرم مسکن خمار تالیف ابوی آم صندل
سفید ^{مصر} سوهان کرده در کپسه گنان کرده در عرق
بید مشک یک شب باز و زنجبیر ساند و با آتش ملایم
بخوشانند تا نصف بماند پس کپسه را پر و ن آلوده
ببشارند آب انار شیرین اب تمهیدی ابلیس ^{مصر} و
قد سفید ^{مصر} نبات سفید ^{مصر} مجموع را با یکدیگر
با آتش ملایم ^{مصر} انقدر بخوشانند که بقوام اید ^{مصر} عیش
ورق قمر و طلا داخل نمایند بعد از سر شدن
صندل سفید ^{مصر} صلابه کرده طباشیر سفید ^{مصر}

کافور قصوری مروارید داخل نموده خوب برهم
 زنند و اگر خواهند کافور را داخل نمایند شربت
 پنجه شال با شیر خرفه **نسخه** سموف الطین که در چین
 اسهال صفراوی مجرب است بر قطونا صمغ عربی
 کل ارمنی شسته تخم بارتک تخم خرفه تخم مرو
 تخم ریحان عیرا کل ارمنی همه را بوداده بر قطونا
 و مرو و تخم ریحان نکوفته بروغن کل سرخ چرب
 نمایند و با سایر اجزا که کوفته و پخته اند مخلوط
 سازند **نسخه** قوس کل محبت حیات مرکه
 و مزینه کل سرخ طباشیر سفید سنبل الطیب
 تخم نادیان کوفته و پخته با کلاب قوس سازند **نسخه**
 قوس طباشیر ملین مستعمل در حیات حاده و دق

مروارید سفید طباشیر سفید صندل سفید
 کل مختوم تخم خیارین تخم کاهو تخم کدو تخم هندوانه
 زرشک سیدانه تخم کاسنی تخم خرفه مغز پسته
 صمغ عربی نشاسته کثیرا رُب الثوب
 کوفته و پخته با کلاب بر قطونا قوس سازند **نسخه**
 قوس طباشیر ملین معمول در تبهای گرم طباشیر
 ترنجبین مغز تخم خیارین مغز تخم کدو نشاسته
 صمغ عربی خشخاش سفید کثیرا با کلاب بر قطونا
 قوس سازند **نسخه** قوس طباشیر کافوری تب دق
 و خرفه و سرفه گرم را نافع بود و تشنگی بنشانند
 طباشیر کل سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین
 تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه از هر کدام یک مثقال

کافور یکدانک کوفته و بخته بلغاب بزرقطونا قرص
 سازند **نسخه** قرص زرشک بارد زرشک بیدانه
 رب السوس مغز تخم خیارین تخم خرفه تخم کاسنی
 کوفته و بخته با کلاب قرص سازند **نسخه** قرص زرشک
 صغیر در تنهای بلغوی تنهای غیر خاذه که باضعف
 معده و جگر باشد نافع است زرشک سقنی تخم
 کاسنی تخم خرفه تخم خیارین کل سرخ ریوندنی
 سنبل الطیب کوفته و بخته بلغاب بزرقطونا
 قرص سازند **نسخه** قرص غاف غاف غاف غاف
 کل سرخ طباشیر سفید ترنجبین کوفته و بخته
 قرص سازند مقدار شربت یکمقال **ایضا نسخه**
 قرص غاف از قرا بادین ابوالبرکات جهت حیات

۹۶ مَطاوَلَه کُل سرخ لک معمول عصارة غاف از هر یک
 جزوی تخم خرفه دوز و طباشیر سفید نیم جزو
 رب السوس ربع جزو کوفته و بخته با کلاب قرص
 سازند **نسخه** قرص افستین نافع است جهت
 ضعف معده و جگر و طحال و تب غب غیر خالص
 و حی ربع و حی بلغوی آپسون روی آسارون
 روی افستین روی تخم کرفس با دام تلخ مصطکی
 سنبل الطیب از هر کدام یکمقال صبر قوطری
 ساذج هندی از هر یک یکمقال و نیم عصارة غاف
 یکمقال کوفته و بخته قرص سازند **نسخه** سکچین
 بزوری بارد معمول تخم خیار تخم خربزه
 عب الثعلب بادیان تخم کاسنی تخم کشوث

زرشک بیدانه کل سرخ پوست چ کاسنی
 پوست چ بادبان اصل التوس ریوند چینی
 قد سفید سرکه تند و اگر کرم تر خواهند این
 اجزا را اضافه کنند اینون روی تخم کرفس
 آسارون روی پوست چ کرفس پوست چ کبر
 بطریق معمول بپزند **نسخه** شربت دینار قریب
 باعث است تقویت سده ماسارفا و کد می نماید
 و نافع است تخمیات بلغمیه را و اذرا را میکند
 تخم کاسنی مروض پوست چ کاسنی کل سرخ
 ریوند چینی مروض در کپسه گذارند و سرازرا
 به بندند باقی ادویه جوشانیده صاف نموده باقد
 سفید بقوام آورند و بعضی ریوند چینی را در آخر

۹۸
 کوفته و بخته بر روی آن میباشند در صورت
 اقوی خواهد بود **نسخه** دیگر تخم کاسنی پوست
 چ کاسنی تازه کل کاو زبان کلانی زرشک بیدانه
 کل سرخ نیلوفر ریوند چینی قد سفید
 بطریق معمول بپزند **نسخه** دیگر تخم کاسنی
 کل سرخ زرشک بیدانه تخم کثوث خیسانده
 جوشانیده باقد سفید بقوام آورند در آخر آب
 بچ عدد لیو تازه در آن میان بیفشارند **نسخه**
 دواء الترید که نافع است تنهائی بلغمی از ترید
 سفید محکوک بر وغن بادام چرب نموده مضطکی
 زنجبیل خشک قد سفید اجزا را نرم بگویند
 و به بپزند و در وقت حاجت یک شغال ناد و شغال

انرا شبها وقت خواب با یک پیاله آب کرم بدهند
نخه همچون شهل تر بد سفید شمع خطا
 عصاره افینتن آبارده قیصر ^{تر بد سفید را}
 پوست تراشیده بعد از آن بروغن بادام چرب
 نموده با سایر اجزاء نرم بگویند و به پزند و با سبکچین
 صلی بپوشند و در وقت احتیاج نصف این مجموع را
 بدهند حل نکند و مزاج قوی بوده باشد مجموع را
 هم میتوان داد **نخه** مطبوع افیمون که شهل
 سودا است بجهت تب رنج و مالچولنا و امثال آن
 بسیار نافع است بعد از آنکه ماده پخته شده
 باشد و منقح داده باشند صفت آن هلیله سیاه
 بفتاح قشعی سنای مکی ^{تر بد سفید اسطوخودوس}
^{مقاله بر}

۱۰۰

موز منقح افیمون روی بطریقی که رسم است
 بپوشانند و مجموع را بدهند **نخه** مطبوع افیمون
 روی که بعضی طبباء قدیم وضع کرده اند همین است
 اما در میانه متاخرین اطباء مشهور است که سناء
 مکی را پی کل سرخ نمیناید داد بجهت آنکه کل سرخ
 اصلاح مضرت سناء مکی میکند پس اگر در مطبوع
 دو مثقال کل سرخ اضافه نمایند بهتر است هر دفع
 مضرت سناء مکی میکند و هم مناسب مقام است
 و منافاتی بطلب ندارد **نخه** حتی که قبل از مطبوع
 افیمون میناید خورد در وقت سحر سه ساعت
 پیشتر از مطبوع و صبح مطبوع را بر روی آن پیاف
 اشامید صفت آن غاریقون سفید غلک هندی



خوبی سفید اجزا از کوفته و بخته با شربت قدح
 سازند و مجموع را چنانکه عرض شد پیشتر از مطبوخ
 بدهند **نسخه** همچون حلیم که بجهت تب رفع نافع است
 و مجرب و معول حلیم طیب فلفل سیاه بر کساده
 از هر کدام سه مثقال اجزا از نرم کوفته و بخته ده مثقال
 عسل سفید را بقوام آورند و در آن بپزینند و در
 وقت احتیاج بقدریک مغرقدق کوچک بخورند
 باشد که نافع است انشاء الله تعالی
نسخه همچون نوش جان که بجهت تقویت دل و دماغ
 و معده مفید است و نافع است بجهت کابوس و
 تلین طبیعت و اسهال بواسیری پوست هلیله زرد
 پوست هلیله کالی امه مقشر پوست هلیله
 ده مثقال ده مثقال ده مثقال

هلیله سیاه مجموع را یکشنبه از روز دوشنبه و
 خیسانده انگاه خوب بشویند و شیره تخم کشمش
 خشک داخل نموده بخوشانند تا بقوام آید و باقد صند
 بطریق نوشدارو بعمل آورند انشاء الله تعالی نافع باد
 در امه السب المستخرج الی ربه الکبیر عز و جل
 غیر خفا
 در امه السب المستخرج الی ربه الکبیر عز و جل

١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

کتابخانه عمومی

۵۰۲

تاریخچه

تاریخچه

تاریخچه

تاریخچه

تاریخچه

تاریخچه

تاریخچه

۱۹۸۵



کتابخانه
مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

از محال نیست که وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
که بابت آن عارض شده عام و مخصوص است که در این جنبه و ده
بنابر آن در این جهت و ده در این جهت و ده

